

سوره مبارکه روم

جلسه خانوادگی / تیر-شهریور ۹۷

استاد اخوت

فهرست

۴	جلسه اول ۹۷/۰۴/۱۳
۴	سوره‌ای برای شبهای قدر
۴	سوره مبارکه روم
۴	فرح داشتن
۵	نصر مخصوص خدا
۵	وعده الهی
۶	سوء و استهزاء
۸	تفکر در نفس چیست؟ سیر در زمین باید چگونه باشد؟
۹	جلسه دوم ۹۷/۰۴/۲۰
۱۱	امر، نصر، وعده
۱۱	چگونه از ظاهرگرایی دنیا خارج شویم و غفلت ما از آخرت برداشته شود؟
۱۲	ضرورت حکومت دینی
۱۳	تفکر در نفس، سیر در زمین
۱۴	تفکر منشاء آبادانی
۱۴	نظام پیشرفته از آیات در سوره
۱۵	جرم همراه با عقاب
۱۶	شرکائی که شفیع نیستند
۱۶	تسبیح و حمد «الله» در سه زمان
۱۷	حی و میت
۱۹	جلسه سوم ۹۷/۰۴/۲۷
۱۹	آیات قران و تکذیب
۲۰	آیاتی رمزگونه
۲۰	آیات نصرت دهنده
۲۰	آیات وعده دهنده
۲۰	دوئیت شرک و توحید
۲۲	تکذیب
۲۶	آیه محل استقرار و بهره‌مندی

۲۸	جلسه چهارم ۹۷/۰۵/۰۴
۲۸	«طرح سوال در مورد چگونگی ایجاد تغییر در خود»
۲۸	خلاصه‌ای از مطالب گذشته
۳۰	مَثَل
۳۰	خلق از تراب
۳۲	ازواج و جعل مودت
۳۲	اختلاف رنگ و زبان
۳۴	منام و ابتغاء فضل
۳۴	باران
۳۵	فاصله نبودن تا بودن، فقط یک امر
۳۵	الْمَثَلُ الْأَعْلَى
۳۷	برده بودن
۳۹	جلسه پنجم ۹۷/۰۵/۱۰
۳۹	حقایقی درباره رخدادهای جاری
۳۹	مرور آیات قبلی
۳۹	پیشگویی سازی
۴۰	تفاوت آخرت و قیامت
۴۰	جواب بدی، بدی کردن نیست
۴۱	حیات
۴۴	آیات خاص
۴۶	قَوْمٌ يَسْمَعُونَ
۵۰	جلسه ششم ۹۷/۰۵/۱۷
۵۰	موضوع آیات در سوره مبارکه روم
۵۰	تعریف مَثَل بر اساس آیه ۲۸
۵۴	تبعیت اهواء
۵۴	خروج از ظلم و تبعیت اهواء با رجوع به عقل و دین قَیْم
۵۵	فطرت
۵۵	زندگی مشرکانه و راه اقامه وجه دین
۵۷	علت شیع شدن

- ۵۸..... شرک چگونه است؟
- ۶۲..... جلسه هفتم ۹۷/۰۶/۰۷
- ۶۲..... ویژگی سوره مبارکه روم
- ۶۳..... راه دوری از غفلت نسبت به آخرت
- ۶۳..... عید و یعیده
- ۶۴..... توحید از محورهای اصلی سوره
- ۶۵..... وجه و ولایت
- ۶۶..... آیات انتهایی سوره
- ۶۷..... اهل تفرق نبودن
- ۶۷..... ضرخواه نبودن

سوره‌ای برای شب‌های قدر

سوره مبارکه روم، از سوره‌هایی است که برای شب‌های قدر بخصوص شب یست و سوم است. ما هم سعی می‌کنیم تکلیف خودمان را برای شب‌های قدر مشخص کنیم.

با سوره عنکبوت، یاد گرفتیم که باید توحید، باور و جهادمان را اصلاح کنیم. سوره مبارکه روم هم برای شب‌های قدر انتخاب شده است. به نظر بنده که البته نظری ذوقی است و نمی‌دانم چقدر درست است، سوره مبارکه روم عروس دوم قرآن است. از نظر زیبایی، طراوت و جذابیت، مانند سوره مبارکه الرحمن است که عروس اول قرآن است. می‌توان گفت در این سوره، به نسبت تعداد آیاتش، حجم آیه‌های بیان شده زیاد است.

در این سوره ارتباط آیه و دین، آیه و وعده، آیه و دین و مثل اهمیت دارد. اگر کسی بخواهد تفکر بنیادی قرآن را بررسی کند، تفکری که عین «یَعْقِلُونَ» باشد، باید سراغ سوره مبارکه روم بیاید. برای فعال کردن تفکر و عقل، همین یک سوره کافی است. البته این تاکید به این جهت است که قدر این سوره‌ها را بیشتر بدانیم.

خصوصیت این سوره، تفکری بودن آن است. اگر کسی بخواهد تفکر را به معنای تفکر قرآنی و امتیاز آن نسبت به سایر تفکرهای رایج را درک کند، سوره روم بخواند.

سوره مبارکه روم

الم ﴿۱﴾

عَلَبَتِ الرُّومُ ﴿۲﴾

در ابتدای سوره، اتفاقی مطرح می‌شود و آن شکست رومیان از ایرانیان است.

فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ ﴿۳﴾

بعد از شکست، رومیان حریف خود که ایرانیان هستند را، شکست می‌دهند. این دو کشور در زمان خودشان دو ابر قدرت بودند که ایمان به خدا هم در آن بلاد حاکم نبوده و با هم درگیر می‌شوند.

فرح داشتن

فِي بَضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ ﴿٤﴾

خداوند خبر می دهد که به محض شکست ایرانیان، مومنین خوشحالی کردند. قانون های الهی فرقی نمی کند. می توان از این زاویه به این شادی مومنون نگاه کنیم که آن ها همان ابتدا که خداوند در مقام وحی خبر شکست ایرانیان را ابلاغ کرد، شادی نکردند و منتظر ماندند تا این شکست محقق شود. مگر مومن نبودند؟! مگر به حکم و حرف خدا ایمان نداشتند؟ پس چرا همان ابتدا باور نکردند و خوشحال نشدند؟!

حالت دیگر این است که مومنون کار خطایی نکردند و بعد از شکست، شادی کردند و این امری طبیعی است. این صحبت درست است اما زمانی که خداوند وعده ای می دهد، وعده اش هم عین تحقق آن است. وعده خداوند است و نه بشر! وقتی می فرماید «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» ، همان لحظه دل مومن باید از این وعده الهی که «نمی توانند نور خدا را خاموش کنند»، قرص و محکم شود. این بسیار ناپسند است که نتوانیم کلام خدا را عین یک رخداد ببینیم. البته درست است که انسان محسوس گر است اما باید کم کم تمرین کرد.

نصر مخصوص خدا

بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿٥﴾

هنگام تلاوت این آیات، صدای گریه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده می شود. خداوند می فرماید شما هیچ محاسبه ای برای شکست ایرانیان نداشتید اما این امر اتفاق افتاد و از ضعف این دو ابر قدرت، اسلام در عالم گسترده شد. این گسترش اسلام بنصر الله بود و نه به دست مسلمانان. یاری خدا بود که این دو قدرت با هم درگیر شوند و قوای یکدیگر را مضمحل کنند و نتیجه این شود که در عالم آمادگی برای گسترش اسلام ایجاد شود.

در این عالم همه چیز نسبی است. ممکن است یک دودمان در اثر یک بیماری یا مردم شهری در اثر خشکسالی، از بین بروند. در این دنیا پیش بینی و پیشگویی کردن، شدنی نیست. اما خداوند در همین بستر نامطمئن و ناپایدار، وعده هایی داده است که نه امکان تحقق است و نه مثل تحقق بلکه عین تحقق است. در این شرایط خداوند فرمود همه امپراتورهای عالم از بین خواهند رفت. مردم در مواجهه با این وعده دو گروه شدند؛ یک گروه همان زمان که شنیدند قبول کردند و گروه دیگر صبر کردند تا تحقق این وعده را ببینند. گروهی که این وعده را پذیرفت، مشغول کادرسازی

^۱سوره صف، آیه ۸

و فعالیت شدند. وقتی گفته می‌شود ۲۵ سال دیگر اسرائیل وجود نخواهد داشت، برای باور این وعده چه کردید؟ زبان یاد گرفتید؟ قرآن یاد گرفتید؟ کادری آماده کردید که سال‌ها بعد، مبلغ میلیاردها انسان باشد؟ یا صبر می‌کنید که این وعده محقق شود و بعد دست به کار شوید؟ خیال کردید اخبار خداوند مانند اخبار مردم است؟ فرض کنید همین امروز بگویند عربستان از بین رفت و مراسم حج به دست شما انجام شود. شما برای معارف دینی مردمی که حج می‌آیند چه کرده‌اید و چه تعداد مبلغ دارید؟ هیچ! من باید با شنیدن وعده خدا، وعده را محقق بینم و به دنبال فکر و برنامه برای آن وعده باشم. مثلاً بگویند همه امپراتورهای عالم فتح شده‌اند، تازه ابتدای کار و آموزش توحید است. کدام کتاب و برنامه را آماده کرده‌اید؟ برای این مسائل است که هق‌هق گریه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را می‌شنویم.

سوال: چرا خداوند از کلمه «نصر» استفاده کرده و نصر را به خودش نسبت داده است؟

- خداوند در قرآن عرفی برای استفاده از کلمات دارد؛ مثلاً «نصر» را به غیر خودش نسبت نمی‌دهد اما «عون» را ممکن است به غیر خودش نسبت دهد. «نصر» به معنای یاری خاص در مقابل مخالف است؛ یاری که از ناحیه خود خداوند است.

وعده الهی

وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦﴾

امام خمینی (ره) می‌فرمایند، چقدر این انسان کوتاه فکر است که لازم است خداوند این حرف را در کلام خودش جاری کند؛ یعنی لازم است حتماً بگوید «وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ»^۱ و با این حال، باز هم عده‌ای نمی‌پذیرند. شاید بپذیرند اما به یک علم قابل ارجاع تبدیل نمی‌شود. مانند حضرت نوح (علیه السلام) که به ایشان وحی شد که با این مردم صحبت نکن و کشتی را بساز. ساختن این کشتی، ۳۰ سال طول کشید. تا قبل از ساختن کشتی فقط دعوت حضرت را نمی‌پذیرفتند، بعد از ساختن کشتی هر روز به سراغ ایشان می‌آمدند و می‌پرسیدند چه می‌سازی؟ حضرت جواب می‌داد که کشتی است. ساخت کشتی با چه ابعادی، آن هم وسط خشکی که به راحتی نمی‌توان آن را به آب و دریا رساند! و در جواب به حضرت می‌گویند جاهل و سفیه! ایشان جواب می‌دهند که خدا وعده داده هر کس به من ایمان آورد، به وسیله این کشتی نجات پیدا می‌کند. وعده خدا را باور کرده است. هر روز هم برای آمدن عذاب

^۱سوره روم، آیه ۶

دعا نکرد. دعا کرد که؛ «فَدَعَا رَبُّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَأَنْتَصِرِ»^۱ این دعا نشان می‌دهد که ۳۰ سال گذشته و نهایتاً حضرت اینگونه دعا می‌کنند. گویا نزدیک است حضرت نوح (علیه السلام) را بکشند. نمی‌گویند وعده تو کی محقق می‌شود و من به وعده تو ایمان آوردم. حضرت از همان روز که کشتی را ساختند، به وعده باور داشتند و انسان‌ها را نجات یافته در نظر گرفتند. تنها صورتی از عالم عوض شد، با این وجود این اعتقاد برای افرادی که باور داشتند، باقی ماند. اما کسی که باور نداشت، سوار کشتی نشد، حتی پسر نبی خدا.

بحث وعده بسیار مهم است. معامله ما با خدا و وعده‌هایش، مثل وعده‌هایی است که مردم به یکدیگر می‌دهند. وقتی خدا می‌گوید اگر کسی فلان کار را انجام دهد، عذابش می‌کنم به این معنا نیست که عذابش می‌کنم، بلکه عذابش کرد! «تَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَارَىٰ»^۲ عذاب خدا سنگین است. ما باید به این شکل باور کنیم که اگر گناهی انجام دادیم که خداوند عذاب مشخصی برایش وعده داده است، با انجام آن گناه همان عذاب محقق شده است. در صورتی که می‌گوییم هنوز جهنم و بهشت را ندیده‌ایم پس تا محقق شدنش، باور نمی‌کنیم!

معامله ما با وعده‌ها باید جدی‌تر شود. تمام قرآن وعده است. وعده یعنی قول خدا و تحقق در ذهن مخاطب است که از هم فاصله دارد و نه در عین و نفس. آنقدر فاصله دارد که خیال می‌کند ممکن است تخلف پذیر باشد! چون وعده خدا عین تحقق است.

انسان تا زمانی که در دنیا است، ممکن است دچار حبط عمل شود و نمی‌تواند دینش را تضمین کند و به خدا می‌گوید من نمی‌خواستم با ربوبیت و وعده‌هایت مخالفت کنم. اما تفاوت زیادی بین کسی است که در بهشت زندگی می‌کند و طعم بهشت را چشیده با کسی که احساس می‌کند که بهشت امری است که بعداً تجربه‌اش خواهد کرد. چگونه یک انسان می‌تواند طعم رحمت خاص الهی را بچشد و بعد دیگر آن را نخواهد؟! گاهی ما انسان‌ها معامله‌هایی با خدا داریم که با اطرافیان مورد اعتمادمان نداریم...! چقدر این خدا مظلوم است و اهل تنبیه نیست.. خداوند می‌فرماید بطش من شدید است اما رحمتش سبقت دارد. چگونه می‌توان این دو مسئله را کنار هم قرار داد؟

«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ»^۳؛ در روایت داریم همین کریم بودن خداوند باعث فریب خوردن انسان شده است..

^۱ سوره قمر، آیه ۱۰

^۲ سوره حج، آیه ۲

^۳ سوره انفطار، آیه ۶

ما با سوره‌ای مواجه هستیم که بر نقاط حساس انسان دست می‌گذارد. با این سوره همراه شویم و ببینیم ایراد عدم ایمان انسان به وعده الهی را چگونه حل خواهد کرد.

راهکار سوره روم این است که به شدت صحنه را خراب می‌کند و انسانی را به تصویر می‌کشد که با نگاه کردن به آن حال‌اش بد می‌شود، سپس مدل صحیح و درستش را ارائه می‌دهد.

در ابتدای کار با حادثه‌ای شروع می‌کند که ظاهراً خوب است اما با تحلیل کردن متوجه می‌شویم زیاد هم خوب نیست تا جایی که به گنه آن که می‌رسیم، می‌بینیم خیلی بد شده است. تا آخر سوره به شکل معجزه گونه‌ای به بیان زیبایی‌های عالم در حوزه انسان می‌پردازد و از نظر هنری، سوره بسیار ویژه‌ای است.

يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ ﴿٧﴾

در این آیه در مورد اینکه چه کسانی «يَعْلَمُونَ» بودند، صحبت نمی‌کند. خودمان باید متوجه شویم که منظور از مومنون، ایرانیان یا رومیان هستند.

أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ ﴿٨﴾

علت این سطحی‌نگری را عدم تفکر بیان می‌کند. عدم تفکر در «انفُسِهِمْ». جا دارد انسان با شنیدن این آیات جان دهد. در نفس تفکر نکردند؛ یعنی کشف نکردند که «مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ». یعنی ما به ازای این تفکر در نفس، معادل این گزاره شد؛ یعنی اگر تا الان این گزاره برای کسی تحقق پیدا نکرده و متوجه نشده است، یعنی در نفس خود تفکر نکرده است. این انسان از هر چیزی، فقط ظاهر آن را می‌بیند و نمی‌تواند آخرت آن را ببیند.

أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٩﴾

اشکال دوم این است که در زمین سیر ندارند؛ یعنی انسان عاقبت کسانی که قبل او بوده‌اند را نداند.

سوء و استهزاء

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ آسَأُوا السُّوءَىٰ أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ ﴿١٠﴾

دو تعبیر برای این آیه گفته شده است.

۱. عاقبت کسانی که کارهای زشت انجام داده‌اند این است که بد می‌شوند.

۲. هر کس بدی کند، عاقبتش تکذیب آیات خداوند است. در نتیجه تکذیب آیات خدا، محصول بدی کردن است و بدی، تکذیب می‌آورد.

«سوء» یعنی کار بدی که جلوه داشته باشد. بر اساس این آیه انسان باید به خودش رحم کند. حتی اگر یک درصد هم این آیه درست باشد، اتفاق بسیار بدی می‌افتد و آیه خطرناکی می‌شود. به این خاطر که هر بدی که از انسان صادر می‌شود، محصولش بدی نیست. ای کاش محصولش بدی بود! عده‌ای هم به این سمت رفته‌اند. هر بدی که از انسان صادر می‌شود، محصولش تکذیب آیات خداوند است. این از خود جهنم نیز بدتر است. مانند این است که بگویند هر بدی که از انسان صادر می‌شود، محصولش تکذیب خداوند است. تکذیب آیات خدا، تکذیب خداوند است. این انسان رفته رفته احکام، دین، قرآن و پیامبر و... را تکذیب می‌کند.

«وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ»؛ میل و گرایشی نسبت به آیه ندارند. مثلاً به او می‌گویند که این کتاب قرآن است. می‌گویند! می‌گویند چند آیه از آن را بخوان، می‌گویند آن‌ها که خواندند چه شد که من بخوانم؟! به این حالت استهزاء می‌گویند. «استهزاء» یعنی نمی‌گویند این کتاب و آیات چیز بدی است؛ حالت طردکنندگی دارد. مثل بچه‌ای که غذایی را دوست ندارد. او نمی‌گوید این غذا بد است، می‌گوید من دوستش ندارم. حالت استهزاء به این شکل است. طرد می‌کند. انسان گاهی می‌بیند، ذائقه‌اش نسبت به نماز یا نماز اول وقت کور شده است، حس و حال عبادت ندارد. این موارد به دلیل تک تک بدی‌هایی است که مرتکب می‌شویم.

تا این بخش از آیات، حال بدی ایجاد می‌شود.

تفکر در نفس چیست؟ سیر در زمین باید چگونه باشد؟

اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿١١﴾

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ ﴿١٢﴾

وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءٌ وَكَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ ﴿١٣﴾

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُؤْمِنُونَ ﴿١٤﴾

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ ﴿١٥﴾

وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ ﴿١٦﴾

فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ ﴿١٧﴾

از این آیه به بعد، حال خوبی ایجاد می شود. در این آیات تا پایان سوره، دو سوال مهم را جواب می دهد؛ تفکر در نفس چیست؟ سیر در زمین باید چگونه باشد؟

جواب این سوالات را باید بدانیم تا غفلت ما از آخرت برداشته شود. این سوره ادعا دارد که می تواند ظاهرینی حیات دنیا را از انسانها بگیرد و غفلت از آخرت را از آنها برآید. این رسالت بسیار خاصی است.

خواندن آیات این سوره روش های خاصی دارد. لازم است ادامه بحث نیز شنیده شود که خوبی های سوره را هم ببینیم و نه فقط تلخی ها و بدی ها را بشنویم.

صلواتی ختم بفرمایید.

امر، نصر، وعده

برای سلامتی همه مومنین عالم که به نوعی بیرق اسلام را برپا می کنند، صلواتی ختم بفرمائید.

برخی از سوره ها مانند سوره مبارکه روم با بیان یک رخداد آغاز می شود. بعد خدا به واسطه آن رخداد، یکسری حقایق را بیان می کند. هر رخدادی بهانه بیان حقایق است. در پس رخدادها به شیوه دست یابی به حقایق اشاره می کند. در پس این رخداد، خداوند سه قانون یا سه موضوع مهم را که می تواند از مهم ترین قوانین زندگی باشد، ذکر می کند و البته در ادامه سوره این قوانین کم کم زیاد می شود:

۱. لِلَّهِ الْأَمْرُ^۱

۲. بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ^۲

۳. وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ^۳

یک واقعه داریم. شبیه این رخدادها همیشه خیلی دیده ایم. از دل این رخداد سه قانون به دست آمد. حقایق از جنس حقیقت هستند و مجرد اند و قابل رویت حسی نیستند؛ یا عقلی هستند یا شهودی. یک رخداد می تواند حقیقت را قابل رویت کند. بعد که به آخرت می رویم غصه می خوریم که این همه رخداد در عالم بوده است و ما نتوانسته ایم از آن فهم حقیقت کنیم! انسان در آخرت غصه دنیا را می خورد. کسی خود حقیقت را می بیند که چشم حقیقت بینش در دنیا باز شده باشد.

در پس این رخدادها و در پس این حقایق اسم «عزیز رحیم»، حاکم است. «عزیز رحیم» دارای دو بعد است؛ یکی پیروزی مومنین و یکی شکست دشمنان آنها. هر دو را همزمان دارد؛ یعنی هیچ چیز نمی تواند او را شکست دهد. این تحت سیطره «عزیز رحیم» است.

عده ای فقط ظاهر حیات دنیا را می بینند. روم شکست خورد و شکست داد. و برخی باطن دنیا را می بینند.

^۱ سوره روم، آیه ۴

^۲ همان، آیه ۵

^۳ همان، آیه ۶

چگونه از ظاهرگرایی دنیا خارج شویم و غفلت ما از آخرت برداشته شود؟

يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ (۷)

آخرت را جای باطن استفاده می‌کند. آخرت می‌شود همان سه قانونی که گفته شد. آخرت در اینجا به همان حقایق معنا شده‌اند. ندیدن این سه حقیقت یعنی «عن الاخره هم غافلون». ظاهر یعنی به عوامل پشت پرده یک رخداد کاری ندارد؛ مثلاً در زندگی من خانه‌ای می‌خرم. این یک باطن و آخرتی دارد. ممکن است قانون املاء و استدارج باشد. نعمت‌ها الزاماً به نفع افراد نیست. از حقی گذشته‌ام و خدا مرا تفضّل و نصرت داده است. اگر این قانون را نبینم و آن را مبنای عملم قرار بدهم، می‌شود «عن الاخره هم غافلون».

دیدن ظاهر همراه با آخرت اشکال ندارد اما دیدن ظاهر بدون آخرت اشکال دارد. برخی ظاهر و آخرت را می‌بینند. برخی نه ظاهر می‌بینند و نه آخرت! این‌ها مرده‌اند. برخی ظاهر را می‌بینند و آخرت را نمی‌بینند، این‌ها اهل حیات دنیا هستند و برخی ظاهر را نمی‌بینند و آخرت را می‌بینند.

اگر قانون را نبیند، عکس العمل‌ها، واکنشی است. ایمان و اعتقاد و دانشی نیاز است که باید آن را از کتاب و وحی بدست آورد. ایمان به خدا و آخرت بر اساس رجوع به کتاب صورت می‌گیرد. ایمان به آخرت بعضاً مقدم بر ایمان به خدا ذکر می‌شود. چون خود خدا را به شکل حقیقت و قانون می‌بیند. فهمش از هستی، قانون‌مند بودن است.

«امر»، منشاء همه احکام الهی و اتفاقاتی است که خداوند ایجاد می‌کند. «نصر»، منشاء همه امدادهای الهی است و «وعده»، منشاء همه پاداش‌هایی است که خداوند ایجاد می‌کند؛ امر و نصر و وعده. «امر» بالا قرار می‌گیرد و وجود هر چیزی به امر است. «نصر» هر امدادی است و بعد از آن می‌شود وعده. «وعده» هر جزا و پاداشی است. این سه واژه بسیار جالب هستند. ایمان به غیب یعنی ایمان به این سه. امر از نظر مفهومی سیطره دارد. فهم سیطره یک واژه از معنا است.

أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ (۸)

اگر این‌ها در نفس‌هایشان تفکر داشتند، حتماً به امر آخرت دست پیدا می‌کردند. محصول تفکر نکردن در نفس، غفلت و بی‌خبری از آخرت است. نسیان یعنی می‌دانسته و فراموش کرده است. تفکر هم به گونه‌ای معرفی می‌شود.

اینکه خداوند آسمان‌ها و زمین را به حق خلق کرده است و دارای اجل مسمی هستند، ما به ازاء تفکر در نفس و علم به این سه قرار داده شده است. این همان علم به آن سه تاست. معادل‌سازی می‌کند.

اجل مسمی را ببیند، روی وعده می‌آید. حق و امر را دیدن و همان امر تبدیل به نصر می‌شود.

علم به این گزاره که خداوند آسمان‌ها و زمین را به حق آفریده است و اجل مسمی دار بودن آن، مخصوص تفکر در نفس است که غفلت از آخرت را می‌زداید. اگر کسی خواست غفلت از آخرت نداشته باشد، باید نسبت به این گزاره علم پیدا کند. چگونه می‌توان این گزاره را مورد توجه قرار داد و آن را کاربردی کرد؟ کاری کنیم که حق بودن اجل مسمی را نشان بدهد. آن را در زندگی کاربردی کنیم. چگونه از ظاهرگرایی دنیا خارج شویم و غفلت ما از آخرت برداشته شود؟ این سوال سوره روم است.

اینکه خداوند آسمان و زمین را به حق آفریده است یعنی هر موجودی به لقاء پروردگارش می‌رسد. لقاءش در بعد نیست بلکه در لحظه است. «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ»^۱ یعنی در هر لحظه‌ای او را ملاقات می‌کنید و این لقاء رسیدن به اصل حقیقت است. در هر جریان و رخدادی لقاء رب برایش حاصل می‌شود. به حق خلق کردن آسمان و زمین و اجل مسمی داشتن، معادل لقاء رب در نظر گرفته شده است.

این موضوع خیلی مهم است و در بسیاری از جاها آمده است. این گزاره محور سوره احقاف می‌شود. «لقاءالله» در سوره یونس باز شده است.

ضرورت حکومت دینی

هرکسی نفس خود را بشناسد و ساحت ربوبیت را در نفس خود کشف کند، به نافع‌ترین علوم رسیده است. غفلت از نفس، غفلت از خداست. کسی که تحت تعلیم انبیاء قرار نگیرد، مسیر کفر به لقاء الله را طی می‌کند و این ضرورت حکومت دینی است. اگر حکومت دینی نباشد «كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ». انسان تحت تاثیر نظام‌ها قرار می‌گیرد. باید حکومت دینی برپا شود تا به کفر نرسد.

انسان در جو غالبی که زندگی می‌کند تحت تاثیر آن قرار می‌گیرد. سوره مبارکه نمل حتی پرنده‌اش هم اهل خردورزی است! حکومت دینی می‌تواند حتی بر پرندگان هم حاکمیت داشته باشد. این انسان قابلیت هدایت را دارد و انتظار فرج، عبادت می‌شود.

^۱ سوره انشقاق، آیه ۶

تفکر در نفس، سیر در زمین

أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٩﴾

خیلی وقت‌ها در قرآن، خیلی چیزها دو مولفه‌ای دیده می‌شود. مثل قیچی یا بال پرنده که اگر یکی نباشد از کار می‌افتد. مولفه‌ای دیدن آیات در کشف قوانین خیلی کاربرد دارد. این‌ها نوعاً در ساختارهای بشری بسیار مهم است. دیدن سه مولفه به صورت همزمان در علوم استراتژیک مهم می‌شود. دوتایی‌ها مثل دو دست و دو پا کار می‌کنند. در نظامات آموزشی تقویت یک مولفه منجر به تقویت دیگری می‌شود. بال دیگر تفکر، برنامه‌ریزی است. هر زمانی برنامه‌ریزی تقویت شود، تفکر هم فعال می‌شود. کشف مولفه‌های قرآن چه دوتایی و چه سه تایی را، «حکمت» گوئیم. این دو را در یک وضع می‌آورد: «أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ»^۱ و «أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ»^۲. مولفه سیر در زمین و تفکر در نفس داریم. هر کسی نفهمید تفکر در نفس یعنی چه، برود در زمین با این خصوصیات سیر کند. اهمیت این آیه به اهمیت آیه ۸ است.

این آیه خیلی جالب است. هر جا می‌روید و سیر می‌کنید به خانه‌های مردم، باغ‌ها و شهرهایشان می‌روید، باید عاقبت ببینید که توانشان بیشتر بوده و قدرت آبادانی‌شان هم بیشتر بوده است. گویا بشر قدرت آبادانی‌اش روز به روز کمتر شده است! جایگاه نداشتن «رسل» در زندگی وضع زندگی بشر را به این روز انداخته است و این نشان می‌دهد اگر جامعه دارای «رسل» شود، وضعیتش این نخواهد بود.

اگر آبادانی شهرها به سمت خشکسالی می‌رود، به خاطر عدم جریان بیانات رسل است.

تفکر منشاء آبادانی

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ آسَأَوْا السُّوْأَىٰ أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ ﴿١٠﴾

«ثم» به گزاره بعدی مرتبه می‌دهد که اگر همان را دیدی، در همان نمان و به جلو بیا. مردم آیه‌گرا نیستند. انسان در شهرهایی که زندگی می‌کند که مردمش آیه‌گرا نیستند و می‌گویند آیات کاری به سبک زندگی ما ندارد. آیات

^۱ سوره روم، آیه ۸

^۲ همان، آیه ۹

برای خودشان، ما هم برای خودمان! این یعنی «استهزاء». «استهزاء» یعنی کنار گذاشتن آیه، یعنی دیگر آیه مبنای زندگی نیست. بعد از تفکر و سیر در زمین، بحث را به آیات رساند.

زیاد شدن بیماری‌ها و کاهش عمر بر اساس مسائل روحی اتفاق می‌افتد و در روایات برای هر گناهی ثمره جسمی خاصی قائل می‌شوند و این قابل انتقال می‌شود. اینگونه نیست که بد شدن افراد، فقط برای خودش باشد بلکه تسری می‌دهد. کم شدن و سست شدن اراده‌ها، باعث تغییر وضعیت زمین می‌شود. آبادانی ربطی به آب و هوا ندارد. آبادانی به فکر ربط دارد. برخی از دانشمندان از هوا آب می‌گیرند. فکر بشر آبادانی ایجاد می‌کند. تا زمانی که حکومت دینی را بدون اجبار بپذیرد، زندگی‌اش تغییر می‌کند. افراد باید خودشان به سمت حکومت دینی تمایل پیدا کنند. امامان آنقدر تیزهوش بودند که می‌توانستند کاری کنند که همه را جذب را کنند اما چون بنا بر جذب افراد بر اساس تفکر و تعقلشان است، چنین نکردند.

نظام پیشرفته از آیات در سوره

اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿١١﴾

برخی آیات باید در صحیفه جان انسان بنشینند. خدایی که همه چیز را در یک چرخه قرار داد و سازه عالم را در چرخه «بیداء و یعید» قرار داد.

آیات در ادامه چهار دسته می‌شوند:

۱. رخدادی هستند؛ آن‌هایی که حقایق را در دل خودشان نشان می‌دهند.

۲. آیات پدیده‌ای؛ یعنی تکوین عالم هستند.

۳. آیات فعل و اسم خدا هستند.

۴. آیات حکم الله هستند.

در این سوره با یک نظام پیشرفته از آیات برخورد می‌کنیم که هم غفلت را برمی‌دارد، و هم تفکر را در انسان فعال می‌کند. این آیات چهار سطح دارد. این به این معناست که انسان می‌تواند همه چیز را از منظر رخدادهای یا تکوینیات که حقایق در آن جاری است و علمی تر است، ببیند و یا از فعل الله ببیند که عرفا هستند و یا حکم الله ببیند و این‌ها می‌تواند ایجاد ارزش یا قلمرو کنند.

از سوره روم می فهمیم که اگر کسی به خدایی که خلق را «بیدار» می کند و بازمی گرداند (یُعیدُهُ) توجه کند، امید است که این توجه، آخرت گرایی را در او فعال کند و اگر در هر حالی این ذکر و یاد را برای تقویت تفکر خودش فعال کند و خود را در این چرخه قرار بدهد، تفکرش فعال می شود.

خیلی از مناجات‌ها در اینجا موضوعیت پیدا می کند. انواع تعقیبات دارای این موضوع هستند.

جرم همراه با عقاب

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ ﴿١٢﴾

جرم گناهی که حتما باید برای آن عقابی در نظر گرفته شود و مهم ترین عذاب آن ناامیدی است. بزرگترین جزایی که می توان دید. ناامیدی بد جزایی است! امید باعث برگشت می شود. جرم این امید را می گذشد. امید خیلی مهم می شود. ناامیدی، جزای مجرم می شود.

شرکائی که شفیع نیستند

وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِّنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءٌ وَكَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ ﴿١٣﴾

شرکای اینها شفعایشان نیستند. در نظام سببیت فکر می کردند اینها کمک می کردند اما شفیعی نمی دیدند. اگر از اینها بپرسی چه کسی را شریک قائل شدی؟ نمی داند. وقتی حق ظاهر می شود که خدا شریکی ندارد، فرد غیر او را نمی شناسد اما این باید در دنیا اتفاق بیفتد. (کانوا ثبوت است؛ ماضی هایی به این سبک ثبوت است.)

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُؤْمِنُونَ ﴿١٤﴾

آدمها را جدا می کنند.

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ ﴿١٥﴾

وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ ﴿١٦﴾

«یحبرون» و «محضرون».

از ادبهای قرآن این است که وقتی اسم آدمها را می برد، آنها را مومن حساب می کند. بعد کمی جلو می رود و حادثه ای پیش می آید که ممکن است نفاق ایجاد شود. ما هم باید مانند خدا عمل کنیم. در زندگی معمولی خودمان

خیلی سریع نسبت می دهیم.. باید دید ما نسبت به مردم اینگونه بشود که خدا می خواهد. «الَّذِينَ آمَنُوا» یعنی در نهایت می توان به آنها اطلاق ایمان کرد.

آدم از وقتی که فعل مضارع حذف می شود و اسم فاعل می آید، می ترسد. «محضرون» یعنی در این عذاب بوده است و ظاهر می شود.

تسبیح و حمد «الله» در سه زمان

فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ ﴿١٧﴾

وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ ﴿١٨﴾

از آیات زیبای قرآن، این دو آیه است. جمله «و له الحمد» معترضه است و اینکه چرا اینگونه آمده است، خودش داستانی دارد. «عشیا» را بدون حین می آرود چون دایره اش وسیع است. خیلی از علماء می گویند نماز عشاء را می تواند تا صبح «ما فی الذمه» بخواند. «عشیا» حین ندارد.

همه آیات از این به بعد اینگونه می شود و به سمت رمز می رود. آنقدر باید این رمزها تکرار شود تا باعث فهم شود. از یک طرف آغاز می شود و از طرفی رجعت می کند و تمام می شود. از آیه ۱۱ تا ۱۹ همه اش فعل خدا را می گوید. «الله» را در سه زمان تسبیح و حمد می کند. سبحان، اسم فعل است. سبحان اسم خداست به معنای مقدس. در خود سبحان یک معنای ضمنی از قدوس وجود دارد. «سبحان الله» یعنی هو القدوس. سبحان و تبارک خیلی ویژه هستند. هر گاه فعلی از خدا بخواهد به اسم تبدیل شود، این ها می آیند. جریانی را حاکم می کنند. لذا «سبحان» بالاترین اسمی است که هر فعل خدا را تبدیل به اسم می کند. به فعل می زند، اسم در می آید. اسم حقیقت است و فعل جریان آن حقیقت است. این فعل با «سبحان» اسم می شود.

خداوند در این کارش قدوس است.

حی و میت

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ ﴿١٩﴾

خیلی حرف در این آیات هست. ممکن است برخی از آیات را نتوان فهمید. فرد کافری که فرزندش مومن می شود یا مومنی که فرزندش کافر شده است.

به بخش آیات رسیدیم. فقط فهرستی از آیات می‌دهیم. این آیات لذت بخش است و افراد حتماً به سراغش می‌روند. خلق از تراب و انتشار به صورت بشر، همه حالت «بیداء» و «یعد» دارند.

آیات قرآن و تکذیب

برای سلامتی خودتان و رزمندگان اسلام صلواتی ختم بفرمایید.

انشاءالله خداوند قدرت درك شب قدر را به ما بدهد و امشب ما را به شب قدر امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) متصل نماید، صلوات دیگری ختم بفرمایید.

برای اینکه هر کسی هر حاجتی دارد مستجاب شود، صلواتی بفرستید.

به بحث آیات رسیدیم. جالب بودن قرآن این است که همه آیات قرآن «آیه» است اما برخی از آیات آیه تر هستند! اینکه مفهوم آیه چیست، بحث مفصلی است که البته بسیار هم مورد نیاز است. اگر کسی در خواندن قرآن به بحث آیه بودن توجه نداشته باشد، گویی قرآن نخوانده است و همچنین اگر کسی نداند آیه یعنی چه، در واقع قرآن نخوانده است.

مفهوم آیه اولین چیزی است که باید متوجه شویم. مفهوم آیه در سوره مبارکه روم باز می شود.

برخی از آیات، بیان رخدادها، برخی بیان حقایق و برخی بیان وقایع اتفاق افتاده در بعد هستند. آیه هرچه که هست جاری کننده حقیقت است و در اثر وقوع رخداد یا پیش بینی حقیقتی آشکار می شود. جنس آیه حقیقتی قابل رجوع، قابل استفاده و بهره مندی است.

آیه وضعیتی از رخداد یا پدیده ای است که حقیقتی را برای انسان جلوه می دهد؛ گویی اگر آن رخداد یا پدیده نبود، آن حقیقت رخ نمی نمود. آیات سبب هایی هستند که منجر به انعکاس حقایق شده اند. به همین علت وقتی کسی خوبی می کند، قدرت مشاهده آیه را پیدا می کند و کسی که بدی می کند سنخیت دیدن حق را از دست می دهد. کسی که بدی می کند، سنخیت آیه بینی خودش را کم می کند و این حالت را تکذیب آیات گویند.

بخش مهم تکذیب، در اثر ندیدن اتفاق می افتد. پدیده ای را می بیند اما آیه بودنش را درک نمی کند و در زندگی اش جاری نمی شود. خود ندیدن خیلی مهم می شود. به عنوان مثال به کلاس درسی می روید و استاد درس می دهد. زمانی که وارد می شوید، شروع می کنید با دوستانتان به حرف زدن، انگار استاد را ندیده اید؛ این تکذیب است. یک مدل

دیگر تکذیب هم این است که وارد کلاس می شوید، استاد را می بینید اما او را استاد نمی دانید. بعد از انکار، تکذیب اتفاق می افتد. شروع تکذیب با ندیدن است و همه چیز با این ندیدن شروع می شود.

مثلا پدر و مادر آیه هستند و اگر کسی مقام پدر و مادرش را نبیند، به سمت تکذیب می رود. تکذیب با ندیدن همراه می شود. دیدن مقدمه، تصدیق و ندیدن مقدمه، تکذیب است.

آیات را از ابتدا گوش بدهیم. وضع سوره، شرح مفهوم آیه است.

بزرگ ترین آیه «بسم الله الرحمن الرحيم» است.

الم (۱)

آیاتی رمزگونه

فِي بَضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ ﴿٤﴾ بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿٥﴾

آیات نصرت دهنده

وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦﴾

آیات وعده دهنده

هر آیه ای به دلیل اینکه کالبد و جاری کننده حقیقتی می شود، در آن تمامی این مولفه ها وجود دارد. در اینجا آیات را به مولفه های معنایی آیه تبدیل کردیم. مرتبه اول بر انواع و مرتبه دوم بر مولفه های معنایی صحبت می کنیم.

آیه بسیار مهم است. برخی از موارد مهم است و ما در زندگی به این مفهوم مهم خیلی توجه نداریم؛ مثلا آیه «الحمد لله» را می خوانیم، اگر بدانیم که در سازه آیه، وعده هست، هر آیه ای را که می خوانیم از دل آن وعده و نصرت می خواهیم. از دل آن قالبی برای حمد می خواهیم و از دل آن پیش گویی مثبت و منفی می خواهیم. قدرتی پیدا می کنیم که تمام آیات وضع ما را نسبت به آیات متفاوت می کند.

رخداد اولیه سوره را فقط به عنوان یک رخداد نباید دید.

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ آسَأُوا السُّوءَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ ﴿١٠﴾

وقتی با این سیاق آمده است، یک مرتبه تمام آیات قبل را ذیل خود قرار می‌دهد. با «ثُمَّ» این اتفاق می‌افتد. همه این حرف‌ها برای این بود که آیه ۱۰ را بگوید. کار «ثُمَّ» این است که آیه ۱۰ را به بقیه مضامین سوره متصل کند. «ثُمَّ» حرف عطف از نوع با تأخیر است؛ یعنی سپس.

اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿١١﴾

خود حقیقت را بیان می‌کند.

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ ﴿١٢﴾

مهم‌ترین آیات آن‌هایی هستند که ما را از آنچه در دسترس مان نیست خبر می‌دهند و از عالمی که ما نمی‌توانیم به آن احاطه و خبر داشته باشیم، شهادت می‌دهد. آیه از رخدادهایی خبر می‌دهد که در تیررس ما نیست، تا آیه ۱۷ اینگونه است.

وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءٌ وَكَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ ﴿١٣﴾

وقتی این آیه را می‌خوانید، چه حالی به شما دست می‌دهد؟

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُؤْمِنُ يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ ﴿١٤﴾

از خواندن این آیه، چه حالی به شما دست می‌دهد؟

فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ ﴿١٧﴾

آیه ۱۷ را که می‌خوانید، چه حسی به شما دست می‌دهد؟

سوره همه مضامین را به هم ربط می‌دهد تا به مفهوم آیه برساند. در واقع وضع این عالم و آیات این است. وقتی از ابتدا آیات را می‌خوانید، این به حال شما برمی‌گردد. برخی حالشان حال تسبیح و حمد است. حال تسبیح و حمد این است که انسان در دنیا خدا را خالص می‌خواهد اما هر جایی می‌رود می‌بیند همه خدا را ناخالص می‌پرستند، دلش می‌گیرد و اینجا خبر می‌رسد که روزی همه خدا را خالصانه خواهند پرستید.

برای کسی که در جستجوی این موضوع بوده است این آیات نویدبخش و احساس بهجت بسیاری دارد. این آیات برای کسی که از شرک دلش گرفته، خیلی خوب است.

اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿١١﴾

دل تان باز شد؟ از خدایی خبر می دهد که هم آغاز کرده است و هم همه چیز به سوی او باز می گردد. خودش است و خودش! هرآنچه را که خلق کرده به سمت خودش خواهد برد و برای کسی که عاشق خداوند است، این بسیار نویدبخش است.

برخی از افراد با خواندن این آیات بدون علت ناراحت می شوند. اگر آیه ای خبر داد که مجرم ناامید می شود، این ناراحت کننده و مأیوس کننده نیست بلکه خوشحال کننده است چون کسی از جرم خوشش نمی آید. اینکه چرا کسی این آیه را که می خواند خودش را در لباس مجرم می بیند و وکیل مدافع مجرمین می شود را نمی دانیم! دل سوختن ندارد. خصوصیت جرم، مبلس شدن است، پس نکن تا مبلس نشوی. مثل اینکه کسی برای دزد و قاچاقچی دل بسوزاند! آدم باید از این خبر شاد شود. گاهی ما در دل وکیل مدافع مجرمین می شویم. این آیات، آیات خوشحالی است.

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُومِنُدُ يَتَفَرَّقُونَ ﴿١٤﴾

باید خدا را شکر بگویید از اینکه فضایی وجود دارد که در آن انسان ها را جدا می کنند. اگر این در دل مان نیامد به خودمان شک کنیم که شاید ریگی در کفتمان باشد!

دوئیت شرک و توحید

وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ ﴿١٦﴾

بخش زیادی از آیات درصدد این است که بگویید اگر خدا عالم را خلق کرده و ممزوج قرار داده است، به خودش قسم که این انسان ها را از هم جدا خواهد کرد. ظاهرا در دنیا اینگونه است اما حواستان باشد خدا هیچگاه با بدی سنخیتی ندارد و در پیشگاه خداوند مجرم و مومن با هم نیستند و این حرف بسیار خوبی است. برای مومن این حرف بسیار خوب و برای مجرم عذاب است.

خیلی بد است که انسان در خانه ای باشد که یکی موحد و دیگری مشرک باشد. خدا وعده می دهد که در دنیا، بنا بر حکمت و مصلحتی کنار هم هستید اما مطمئن باشید در روز قیامت از هم جدا خواهید شد. اگر کسی مومن باشد، از این جدایی خوشحال است اما مشرک از این اتفاق خیلی ناراحت می شود.

از وجوه حمد و تسبیح این است که با بدی هماهنگ نیست و آن‌ها را یک کاسه نکرده و نخواهد کرد و حتما جدایی اتفاق می‌افتد.

«فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ»^۱ خاص این سوره است.

هر کس به باطن دنیا نگاه کند می‌بیند که شرک با توحید و جرم با غیر جرم قابل امتزاج نیست و کاملا برائت عمیقی دارند. همین که این را احساس کند و به این دوئیت اعتماد کند، خوبی را از خدا و بدی و سوء را از غیر خدا بداند، خوشحال می‌شود که خدایی که مرا خلق کرده است و به سوی او رجوع پیدا می‌کنم، خدای خوبی‌ها است. شاد می‌شود و در بهشت قرار می‌گیرد و لازم نیست به بهشت برود و در هیچ حالتی با جرم آلوده نمی‌شود و چون با جرم آلوده نمی‌شود، در خود بهشت است و لازم نیست او را به بهشت ببرند.

اگر کسی ظاهر دنیا را نبیند و فقط باطن آن را مشاهده کند، در باطن دنیا بین بدی و خوبی دوئیت می‌بیند که هیچگونه قابلیت امتزاجی ندارد و با دیدن خدا کنار خوبی‌ها شاد می‌شود. سرخوشی در دنیای پرفتنه همین است. این آیات سرّ این داستان را بیان می‌کند. آیه یعنی همین که شما را در وضعیتی قرار می‌دهد که با آن مأوا می‌گیرید، حق را می‌بینید و با آن خوشحال می‌شوید و دیگر هیچ چیز نمی‌تواند شما را ناامید کند و این خداوند است. «فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ...»^۲

فرض کنید در خوابگاه هستید و دوستی دارید که اهل نماز نیست و اتفاقا به شما آسیب هم می‌رساند. دنیا است دیگر و ممکن است لطمه‌ها بخورید. آیا جرم او شما را به خطا می‌اندازد؟ مثل زمین شوری که هندوانه می‌کارند اما هندوانه شیرین است. در آخر سال چه کسی برده و چه کسی باخته است؟

شما که حُسن بروز داده‌اید، برده‌اید و زمانی هم که حُسن از شما صادر می‌شود، خوشحال هستید و از این شرایط که سبب شده است از شما حُسن صادر شود نیز مسرور هستید. اگر این حرف را کسی قبول کند، غیر ممکن است در زندگی بدی کسی او را به بدی بیندازد و از بدی کسی آنقدر رنجیده خاطر شود که اعتدالش را به هم بزند و نسبت به خوبی که از او ابراز می‌شود خشنود و خوشحال نشود. این انسان غیرممکن است، اختلاف کند و کار غیر عاقلانه‌ای انجام دهد و بخواهد بدی را با بدی جبران کند.

^۱ سوره روم، آیه ۱۵

^۲ همان، آیه ۱۷

طول زمان نباید تحمل را طاق کند. تدبیر داشتن یک بحث است اما جرم دیگران نباید فرد را به جرم بکشاند. اغلب بدی‌های دیگران به دلیل جرم‌های دیگران است. کسانی که در قبال بدی دیگران حُسن صادر می‌کنند، خیلی اندک هستند، با وجود اینکه این امر بدیهی است. اگر در محکمه‌ای جرم اثبات شود، مجازاتش حتمی است. جرم یعنی آنچه که جزاء بردار است.

قبل از اینکه خدا مرگ انسان را برساند، حقیقت را ببیند. کاری نکنیم که با مرگ خواهیم حقیقت را ببینیم. این دوگانگی را اگر ببینیم، حقیقت را دیده‌ایم.

بدی‌ها خودشان را به خوبی می‌چسبانند. مشرکین خود را به موحدین می‌چسبانند و مجرمین ادعای عدم جرم دارند. جرم مطلق وجود خارجی ندارد و اصلاً امکان وقوع ندارد. حتماً جرم در کنار حقی قرار می‌گیرد و صادر می‌شود و نوعی اغواء و فریب در سازه‌اش وجود دارد. شریکی نبوده است که این افراد قائل شده‌اند و این غیر از توهم‌شان نبوده است.

تکذیب

تکذیب را دو مرحله کردیم؛ یک‌بار ندیدن و بعد طرد کردن است. تکذیب از حیثیت ندیدن، کفر است و از حیثیت فعل و عمل که باشد، تکذیب است و این موارد یکی است؛ یعنی حتماً کفر به تکذیب منجر می‌شود. کفر پوشش است و تکذیب حالت واکنشی و انفعالی دارد.

ایمان ادراک و باور است، تقدم و تأخر را واژه می‌دهد. اگر ایمان در جایی مستقر باشد، ناچار عمل صالح تولید می‌کند. اگر جایی عمل صالح بود، حتماً مبتنی بر ایمان است. از نظر تقدم ایمان به خاطر ادراکی بودن، تقدم دارد و اگر ایمان ایمان باشد، حتماً به عمل منجر می‌شود.

قرآن خواندن را نباید با ذهنیت‌های خودمان انجام دهیم. اگر قرآن می‌گوید خوشحال باشید، خوشحال باشید! سیستم قرآن عادت کردنی نیست. گفته می‌شود این سوره را در شب قدر بخوانید و شب قدر شب سوز و گداز به این معنا نیست.. شب قدر شب ارتباط با اسماء‌الحسنی است. شب رحمت گرفتن از خداوند است. اکنون وجه آن را بیان می‌کند. خدا را با وجه رحمانیتش نگاه کنید. الحمدلله که خدا با جرم نسبتی ندارد.

فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ ﴿١٧﴾

وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ ﴿١٨﴾

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ ﴿١٩﴾

این آیاتی که گفته شد، برایتان هر حالی که داشت را کنار بگذارید و از اینجا به بعد را به صورت منظومه‌ای گوش کنید. ذهن نباید گسست پیدا کند. منظومه‌ای از آیات را درست کنید و داخل آن بروید. همه، مقدمه‌ای برای این آیات بود.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ ﴿٢٠﴾

جنس ما از خاک است و به بشر تبدیل شدیم؛ یعنی انسانی که با حس و حواس مرتبط است. ساختار ما به گونه‌ای است که امکان انتشار در عالم داریم. انتشار عامل گسترش است و الان در همه جای زمین بشر وجود دارد.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٢١﴾

ما که از جنس تراب بودیم و حالا از جنس خودمان زوج خلق کرده است. از جنس شما زوجی آفریده است. از جنس خودش زوجی برای خودش خلق کرده است.

انتشار را به تراب نسبت داد و مودت و رحمت را به زوج.

وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ ﴿٢٢﴾

خلق آسمان‌ها و زمین را فعلا در نظر نگیریم. بعد از اینکه از تراب خلق شدیم و زوجیت هم برایمان قرار داده شد، اختلاف زبان و رنگ به واسطه قرار گرفتن در اقلیم‌های مختلف (خلق آسمان‌ها و زمین) مهم می‌شود.

وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ﴿٢٣﴾

ممکن است نیاز باشد بارها این آیات را تکرار کرد تا در آن منظومه قرار گرفت.

وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٢٤﴾

همین منبع خوف و طمع ما شد. یک سال خشک‌سالی شد و یک سال روزی‌مان زیاد شد و طمع کردیم. زندگی ما به آب و آسمان وابسته شد.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ ﴿٢٥﴾

خوش زندگی می کردیم که ناگهان بانگ «الرحیل» را زدند که جای شما اینجا نیست و بس است دیگر! هر چقدر سکونت داشتید تمام شد. یا علی، تمام شد!

وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَّهُ قَانُتُونَ ﴿٢٦﴾

وَهُوَ الَّذِي بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٢٧﴾

چرا حرف خدا تکراری شد؟ قبلا این را گفته بود. خدا در آسمان و زمین «مَثَلُ الْأَعْلَىٰ» دارد. خدایی که مثل ندارد، «مَثَلُ الْأَعْلَىٰ» دارد.

آیه محل استقرار و بهره‌مندی

انسان باید از تراب بودنش، زوجیت داشتنش، محکوم اقلیم بودنش، در چهارچوب خواب و بیداری بودن خودش و از وابستگی به آسمان برای باران و این وابستگی چه درسی بگیرد؟ آیه اگر نشانه است، که فهمیدیم اما اگر آیه نشانه نباشد، یعنی چه؟ آیه‌ای لیل می‌شود و آیه‌ای نهار. آیه محل استقرار و بهره‌مندی است. اگر کسی از ویژگی‌های لیل و نهار استفاده نکند، از آیه بودن آن‌ها استفاده نکرده است.

اگر کسی از خصوصیات خاک استفاده کند؛ یعنی از آیه استفاده کرده است. اگر از خصوصیات زوجیت استفاده کرد؛ یعنی از آیه استفاده کرده است. بنابراین باید آیه بستر رشد شود و نه فقط نشانه رشد.

خلق از نطفه یعنی اینکه اگر بخشی از بدن من از کار افتاد، می‌توانم توسط سلول‌های بنیادی آن را ترمیم نمایم. آیه نشانه نیست. آیه بهره و استفاده است. آیه مثل زمینی است که در آن بذری می‌کاری و رویش پیدا می‌کند و این موارد می‌شوند مواد اولیه‌ای که اگر انسان در آن قرار بگیرد، تکوین و عبودیتش فعال می‌شود و در این لایه می‌تواند حرف انبیاء را بشنود و از حقایق متأثر شود.

کار آیات ایجاد مثلث است. خواب مثل فعل خدا را انجام می‌دهد. همه فعل خدا را فریاد می‌زنند. انسان هم می‌تواند، مثل فعل خدا شود و کار خدایی بکند اما مثل خدا نمی‌تواند بشود. خداوند برای خودش مثل می‌گذارد و پشت آن خودش است. نادیده گرفتن اسباب، عرفان نیست. اسباب مثلث داشته‌اند. این جلوه خدا بوده است.

برای جلسه بعد در مورد این شش منظومه فکر کنید و خود را در آن قرار دهید:

۱. جنسیت تراب بودن انسان
۲. زوجیت
۳. وضع زبان و فرهنگ
۴. خواب و بیداری
۵. بحث آسمان و آب
۶. خارج شدن انسان

هر کدام از وجهی ما را به فعل ربّ نسبت می دهند. «آیه» عبارت است از آن چیزی که در فعلی از افعال خداوند مثل می شود؛ یعنی به وسیله اذنی که خداوند به انسان داده است، می تواند از آن استفاده می کند و هرگاه انسان از این استفاده کند، می تواند بگوید خدا را پیدا کرده است.

ما خیلی وقت ها به خاطر اسباب گریز شدنمان دچار تحوّل نشده ایم. لازم است در عین اسباب گریزی، کمی اسباب گرا شویم! هر سببی، از وجهی خدا را نشان می دهد. انسان زمانی میل به وحدت پیدا می کند و اسباب را کنار می زند، نباید از این شش مورد جلو زد.

«طرح سوال در مورد چگونگی ایجاد تغییر در خود»

بحث تغییر در صورتی اتفاق می‌افتد که انسان ساختار الهی را که خداوند به او داده است، درک کند. احساس کند از اینکه خدا او را به دنیا فرستاده است، حکمتی بوده و حتما باید اتفاقات خوبی برای انسان بیفتد.

اگر کسی بخواهد تغییری کند، راهش این است که یکی از کارهایی را که به آن مشغول است و می‌داند که نتیجه‌ای دارد را در بازه زمانی مشخص انجام دهد و در همان بازه به اتمام برساند. اگر چنین کند، هم برای تغییر انگیزه پیدا می‌کند و هم توانمند می‌شود. فرد برای یکی از کارهایش اجل مشخص کند؛ مثلا بگوید این کار سه ساعت زمان نیاز دارد و بعد از سه ساعت آن را تمام کند. اگر چنین کاری را بتواند انجام بدهد، بقیه مشکلاتش نیز حل می‌شود. دلیلش این است که برای یک کار که بتواند چنین کند، برای همه کارهایش نیز می‌تواند این کار را انجام بدهد.

برای تغییر و توانمند شدن خود، باید این دو مورد را بدانیم؛ ۱. هر کاری انجام دادنش زمانی دارد ۲. انجام دادن آن نیز طول مدت خاصی می‌طلبد. همین که انسان این دو مورد را بفهمد، اهل تغییر می‌شود؛ مثل نماز است. مانند نماز ظهر که خودش چهار رکعت است و انجامش نیز زمان مشخصی دارد.

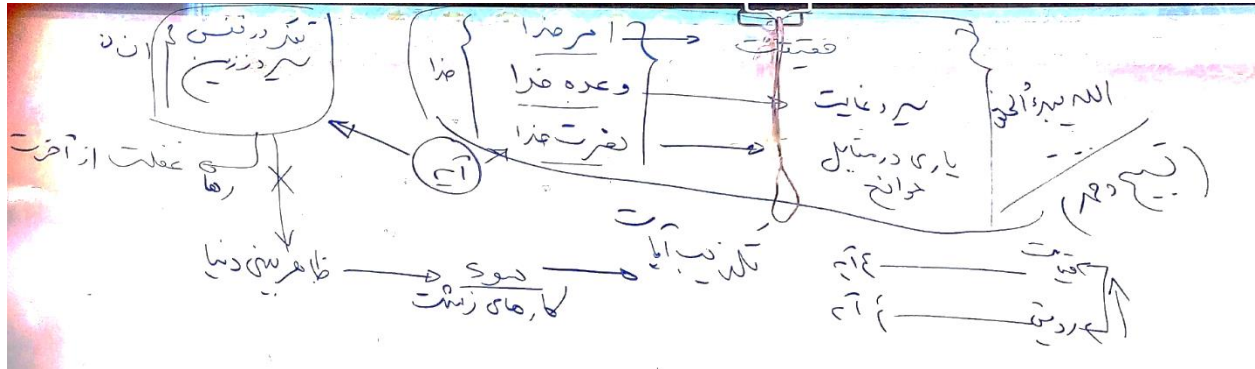
صلواتی ختم بفرماید.

بخشی از آیات را مطالعه کردیم. بنا شد در مورد آیات سوره فکر کنید. اگر کسی فکر کرده و به نتیجه‌ای رسیده است، مطرح کند. (نکته‌ای مطرح نشد)

خلاصه‌ای از مطالب گذشته

سوره مبارکه روم، زوج سوره عنکبوت است. با یک رخداد آغاز شده و وعده‌ای داده می‌شود. تا آیه ۱۹ بحث نصرت، امر و وعده خداوند مطرح شد. این سه برای خداوند است. انسان باید در زمین سیر و در نفس تفکر می‌کرد و این دو مربوط به انسان است. اگر این دو کار را انجام می‌داد، از غفلت خدا رها می‌شد و دچار ظاهربینی دنیا نمی‌شد. اگر ظاهر بینی دنیا اتفاق بیفتد و ادامه پیدا کند، انسان دچار سوء و کارهای زشت می‌شود. اگر دچار کارهای زشت شود، دچار تکذیب آیات می‌شود.

آیه آن چیزی است که انسان با تفکر در نفس و سیر در زمین، در رخداد و پدیده‌ای، امر، نصرت و وعده خدا را کشف می‌کند. پس آیه می‌شود آنچه که با تفکر در نفس و سیر در زمین در رخداد یا پدیده‌ای، امر، وعده و نصرت خدا کشف می‌شود. دلیلش این است که اگر این تفکر و سیر نباشد، دچار ظاهرینی می‌شود، بنابراین مرتکب کار زشت و تکذیب آیات می‌شود.



طبق این نظام، آیه آن چیزی است که خدا به انسان نشان می‌دهد و می‌تواند در قالب رخداد یا پدیده باشد که با تفکر و سیر در آن امر، می‌توان نصرت و وعده الهی را دید.

امر خدا اراده‌ای است که در جاری شدن آن پدیده یا رخداد بوده است. سیر و غایتی که در آن پدیده قرار داده است، وعده نام می‌گیرد و نصرت یاری است که در مقابل موانع وجود دارد.

اگر حوادثی در زمان ما در حال رخ دادن است، برآیندش برای مومن مثبت است. برآیندش برای انسان مومن جاری شدن امر خداوند است؛ یعنی انسان از یک اتفاق می‌فهمد که یاری می‌شود. آیات خدا به کمک انسان می‌آیند که یاری شود.

تکذیب آیات به چه صورت است؟ اگر کسی به این امر قائل نباشد که خدا رخدادهایی را قرار داده است تا انسان چنین مطالبی را درک کند؛ یعنی دچار تکذیب شده است. ندیدن، مقدمه تکذیب می‌شود.

بار دیگر آیات را ببینیم، می‌خواهیم تعریف دیگری ارائه بدهیم.

نصر، وعده و وعده‌ای که از آخرت غافل هستید، تفکر و سیر. به آیه ۱۱ رسیدیم.

قسمت پشت پرده را می‌بینیم.

اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿١١﴾

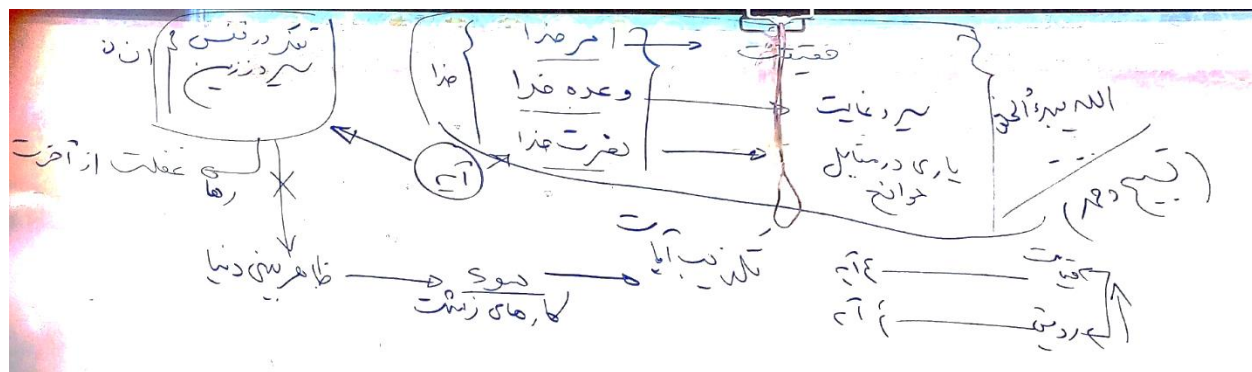
خود وعده به خاطر «ببدأ» و «یُعید» است. اگر «ببدأ»، «یُعید» و «تُرْجَعُونَ» نبود، نه وعده معنا داشت، نه امر و نه نصرت؛ یعنی «اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» دلیل وقوع امر خدا، وعده خدا و نصرت خداوند است. وقتی از وعده خدا سخن می‌گوییم، حتما باید «ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» وجود داشته باشد.

فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ ﴿١٧﴾

وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ ﴿١٨﴾

آیه عبارت است از تفکر در نفس و سیر در زمین که به واسطه مشاهده رخداد و پدیده، تسبیح و حمد در انسان جاری می‌شود. آن رخداد و پدیده‌ای که منجر به تسبیح و حمد در انسان می‌شود و اعتقاداتش را اظهار می‌کند، آیه است. بنابراین آیه، هر رخداد و پدیده‌ای است که صدای انسان را به تسبیح و حمد باز می‌کند. بچه‌ای که زبان انسان را به حمد و تسبیح می‌گشاید، آیت الله است. حضرت علی اصغر (علیه السلام) آیت الله العظمی است.

ما با این بحث خیلی کار داریم. بحث آیه را زیاد شنیده‌ایم. مثلا می‌گوییم این آیه قرآن است؛ یعنی اینکه در هر آیه‌ای می‌توان تفکر و سیر کرد و هر آیه‌ای غرضی دارد که به واسطه آن غرض، شما هم از وعده خدا آگاه می‌شوید، هم نصرت می‌بینید و هم امر خدا را در مورد آن موضوع خاص به شما می‌گوید. ادب قرآن خواندن آن است که بعد از خواندن هر آیه‌ای بگوییم «سبحان الله و الحمد لله».



مثال

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ ﴿١٩﴾

از اینجا بحثی به نام «مثل» مطرح می‌شود. یک آیه داریم و یک مثل. مثل مانند این است که می‌فرماید «وَكذَلِكَ تُخْرَجُونَ». یک نمونه بیان می‌کند و بعد می‌گوید این نمونه را می‌بینید، اتفاقی شبیه این می‌افتد. پس در مثل هم وعده وجود دارد. آب از آسمان می‌آید و گیاه خارج می‌شود. مشاهده کردی؟ این آیه است. در دیدن پدیده رویش یک امر، یک وعده و یک نصرت می‌بینید اما به آن وجهی می‌دهد و به شما می‌گوید که چه چیزی را ببینید. «كذَلِكَ تُخْرَجُونَ» را ببین؛ یعنی شما را دلالت می‌دهد که سطح دیگری را ببینی. دو مورد نشان می‌دهد؛ یکی امر رویش است اما نمی‌خواهد در این سطح بمانی، می‌خواهد مورد دوم که قیامت است را مشاهده کنی. پس کار مثل ایجاد دوبینی است؛ یعنی دو سطح را نشان می‌دهد و پله ایجاد می‌کند. هر جایی که از یک آیه به آیه‌ای انتقال پیدا کردی، این کار مثل است. رویش و بعد قیامت. هر دو آیه هستند و بین این دو پل درست می‌کند.

«يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ»؛ یعنی انسان کافری ممکن است صاحب فرزندی مؤمن و انسان مؤمنی صاحب فرزند یا نسلی کافر شود. البته این موضوع در روایات آمده است و در ترجمه هم این را ذکر کرده‌اند.

این موارد حالت مثل دارد. آیه رویش را بیان می‌کند، نخود و لوبیا اگر در خاک نباشد و آبی نداشته باشد، تا آخر دنیا هم رشد نخواهد کرد اما کافی است آن را در خاک بکارید و کمی آب دهید، این میت زنده می‌شود و حیاتی در آن دمیده می‌شود. شروع می‌کند به رشد کردن تا جایی که می‌تواند بذری دهد که حالت میت دارد. این آیه مثل است. مثالش این است که هیچ بعدی ندارد که در این نظام کسی میت باشد اما از او انسان حی ایجاد شود و این برای ما خیلی خوب است که بدانیم چنین چیزی ممکن است.

از اینجا وارد فضای مثل می‌شود، در این فضا هر مثلی خاصیت آیه را دارد به علاوه یک خاصیت اضافه. در آن تشدید اتفاق می‌افتد و باعث انتقال می‌شود.

مثلا می‌فرمایند «أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبُوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ»؛ مثل است. شما پدر را می‌شناسید، کار پدر این است که سرپرستی کند. این خودش آیه است برای اینکه قدر پدر و مادرش را بدانند. حالا «أَبُوا هَذِهِ الْأُمَّةِ» را اینگونه در نظر بگیرید که همه امت، فرزند و حضرت رسول (صلی علی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام)، پدران امت هستند. اگر شأن پدر بودن واضح نباشد، قسمت دوم برای فرد فایده‌ای نخواهد داشت.

توصیه کرده‌اند به پدر و مادر احترام بگذارید و دستشان را ببوسید. این هم به وجه خودش تاثیر دارد و هم در وجه دیگر موثر می‌شود. مقام پدری که برای انسان در عالم وجود دارد را به انسان می‌فهماند و این خاصیت مثل است.

این آیات را آیه‌ای بخوانید؛ یعنی باید در آن وعده، امر و نصرت الهی را ببینید.

آیه ۲۰ را چگونه می‌توانیم آیه‌ای بخوانیم؟ باید آنقدر در آیات این موضوع را تمرین کنیم که چشم آیه‌بین پیدا کنیم. باید سواد آیه‌ای داشته باشیم.

خلق از تراب

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْشُرُونَ ﴿٢٠﴾

آیه اگر شکل آیه‌ای آن حفظ شود، شبیه معجزه حضرت موسی (علیه السلام) است. اگر کسی در مواجهه با آیه صدای تعجبش در نیامد؛ یعنی هنوز آیه ندیده است. نشانه دیدن آیه، یک تعجب است. به گونه‌ای باید آیه را توصیف کرد که هر کس اینجا نشسته است، مو به بدنش راست شود..

شما روی خاک بنشینید. تخیل کنید. یک مشت خاک را در دست بگیرید. این خاک قدرت دارد به بشر تبدیل شود. صرف نظر از اینکه کسی مرده باشد و در خاک رفته باشد که بعدا آدمی به وجود بیاید. ابتدا به ساکن، قدرت دارد که به واسطه امر خدا به بشر تبدیل شود. به هر حال این اتفاق جایی افتاده است. فکر کنید جایی نشسته‌اید و ناگهان می‌بینید از این خاک، انسانی به وجود آمده است. خاک استعدادی دارد و وقتی به بشر تبدیل می‌شود، استعداد مضاعفی پیدا می‌کند. بین خاک و بشر تفاوت بسیاری وجود دارد.

قدرتی در این عالم است که می‌تواند خاک را به بشر تبدیل کند. «سبحان الله و الحمد لله» این صدای بشر را در می‌آورد. نه تنها می‌تواند از این خاک بشر تولید کند بلکه می‌تواند بشری ایجاد کند که شبیه خودش را منتشر کند؛ یعنی قدرت انتشار نیز دارد. خود خلق یک موضوع است و قدرت و قوه انتشار در خلق موضوع دیگری است که اگر بیشتر از خلق اهمیت نداشته باشد، کمتر نیست.

انسان خیلی وقت‌ها نمی‌داند که با خاک تفاوت دارد. اگر این تفاوت را بپذیرد، آن‌ها را اظهار می‌کند.

ازواج و جعل مودت

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٢١﴾

خاکی که در آیه قبل بود و ناگهان به بشر تبدیل شد. کنارش شبیه خودش وجود داشت و تک نبود. بین آن‌ها احساس ایجاد شد. خاک با خاک که احساسی ندارد. خداوند احساس، عشق و محبت را خلق کرد. خلق محبت و عشق خیلی

مهم است. اینکه بعد از این عشق و محبت سکونت باشد، خیلی مهم است. خلق یک موجود خیلی مهم است. احساس این دو موجود و نتیجه این احساس، خیلی مهم است. این‌ها با هم تفاوت‌هایی دارند. با وجود اینکه خداوند یکی است اما وقتی موجودات متفاوت می‌شوند، مثل این است که جلوه خدا هم تفاوت پیدا می‌کند. در تمایز بین آیات، تنوع اسماء مطرح می‌شود. این تنوع با تمایز آیات مشخص می‌شود. اگر کسی نتواند بین آیات ۲۰ و ۲۱ تمایز قائل شود، بین امر، وعده و نصرت نمی‌تواند اسماء را ببیند. همه را امر و نصرت می‌بیند. اما اگر متمایز ببیند، امر خدا را در خلق می‌بیند و وعده‌اش را در انتشار و نصرتش موانع رفع این انتشار خواهد بود. در آیه بعدی امر خلق دو موجود، خلق محبت و مودت و نصرت، برداشتن موانع بین این آن‌ها است، نتیجه انتشار با نتیجه مودت فرق می‌کند و در اینجا اسماء متولد می‌شوند. اسماء در دل آیات و تنوع آیات به وجود می‌آیند.

بشر با خلق زوجهش منتشر می‌شود و در کل به خاطر زوجیتش منتشر می‌شود. این موارد از هم جدا نیستند. یکی نسبت به دیگری حالت کلی‌تر دارد. آیات مراتب دارند. آیه‌ای بالاتر و آیه‌ای وابسته به آن است؛ مثل اسماء. آیات تو در تو هستند. در دل آیه ۲۰ آیه ۲۱ است و آیه ۲۲ در دل آیه ۲۱.

اختلاف رنگ و زبان

وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاخْتِلافُ اَلْسِنَتِكُمْ وَاَلْوَانِكُمْ اِنَّ فِى ذٰلِكَ لآيَاتٍ لِّلْعٰلَمِیْنَ ﴿۲۲﴾

ارتباط انسان با بشری است که بعد زوج می‌شود با اقلیم، زمین و آسمانش که منجر به اختلاف رنگ و زبان می‌شود. این اختلاف تمایز ایجاد می‌کند.

در بحث بشر، زوجیت و ارتباط انسان‌ها، عامل ایجاد این ارتباطات خلق آسمان و زمین است. آسمان و زمین در اختلاف رنگ و زبان نقش پیدا می‌کند و ارتباطات شکل می‌گیرد. ارتباطات مختلفی مثل خانوادگی، همسایگی و عشیره و ... جامعه توحیدی به معنای یکسان بودن و در هم شکستن اختلاف رنگ‌ها و زبان‌ها نیست بلکه باید از اختلاف رنگ و زبان نهایت استفاده را برد. چون هر کدام تنوع و خلاقیتی ایجاد می‌کنند که فهم و پذیرش این تنوع بسیار مهم می‌شود.

هر کدام از این موارد در جای خودشان مبدأ تحولات هستند و بر اساس امر خدا انجام و به سنت‌های الهی تبدیل شده‌اند بنابراین کسی نمی‌تواند جلوی آن را بگیرد. هر آیه‌ای باید در درون خود از جهتی نشان دهنده امر خدا باشد و از جهتی نشان دهنده تحولاتی که قرار است ایجاد کند و البته می‌بایست ثابت باشد.

باران

وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٢٤﴾

زندگی به واسطه بارش باران و خشک‌سالی تنوع پیدا می‌کند. انسان گاهی از شنیدن صدای رعد و برق خوشحال می‌شود و زمانی هم که میوه‌ها با باران از بین بروند، از شنیدن این صدا ناراحت می‌شود.

انسان با آسمان مرتبط است و باران به عنوان عذاب یا رحمت مطرح می‌شود.

فاصله نبودن تا بودن، فقط یک امر

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ ﴿٢٥﴾

همه آیات از نظر تعجب‌برانگیزی شبیه این آیه هستند. خصوصیت آیه این است که چیزی وجود ندارد اما ناگهان هست می‌شود. نمی‌تواند اما یک مرتبه می‌تواند. فاصله نبودن تا بودن، فقط یک امر است. آیه بیان‌کننده این است که فاصله نتوانستن تا توانستن یک امر است. شبیه کوری که یک مرتبه در حرم بینا می‌شود.

فاصله نبودن تا بودن
نمی‌توانست تا توانست
نمی‌توانست تا توانست

آیه آن چیزی است که مظهر امر خداوند است؛ یعنی با وجود خودش جاری شدنش را نشان می‌دهد.

آیه آن صریح است، مگر ارض است.

وقتی نظر عبرت باشد همه چیز را عبرت و خدا را در همه جا می‌بیند و خداوند برایش غایب نیست و پیوسته در حال نشاط و آموزش است. به انسان مؤمن در ابتدای کار مجموعه‌ای از آیات را نشان می‌دهند. بعد می‌فهمد همه چیز آیه است؛ دیدن این چشم، بیدار شدن و... برخی از آیات مَثَل و نماینده برخی از آیات هستند.

لغز از آیه
بنا بده برض
دتر از آیات ان

در آیه بینی حتما باید صدای انسان در بیاید. بنده گاهی برای خودم چنین می‌کنم. نمی‌گویم شما هم همین کار را انجام دهید. گاهی فکر می‌کنم چشم ندارم و بدون آن زندگی می‌کنم برای مثال نیم ساعت، فکر می‌کنم اصلا نباید چشم می‌داشتم و بعد به آن فکر می‌کنم و بارقه‌ای از امید در من ایجاد می‌شود و می‌بینم که چقدر چشم داشتن منفعت دارد. چیزی نبود، هست شد. نمی‌توانست، توانست. نداشت، دارا شد. هر کدام از این موارد با فعلی صرف می‌شوند و همه افعال عالم که صرف می‌شوند، خبر از یک هست و نیست می‌دهند. اگر انسان حواسش به این موضوع باشد، می‌شود آیه بینی. همیشه انسان به سمت مثبت است حتی اگر «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ»^۱ باشد. این را باید به گونه‌ای درک کرد که حتی جهنم را هم جهنم توصیف کنیم و نه غیر جهنم.

الْمَثَلُ الْأَعْلَى

وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٢٧﴾

هر آنچه را می‌بینید وصف و صفت او است. هر آنچه می‌بینید به شکل اعلی و بلند مرتبه وصفی برای او می‌باشد و این معنای «الْمَثَلُ الْأَعْلَى» است. معنای مَثَل معلوم شد، آیه را از حیث ربط دانش به حقیقت بالاتر «مَثَل» گویند. «مَثَل» انتقال دهنده خلق به حقیقت بالاتر و حقیقت اعلی است. بالا بردن حقیقت است. مَثَل قدرت و توان است.

آیه / مَثَل انتقال دهنده
زد - صفت بالاتر

^۱سوره روم، آیه ۴۱

برده بودن

ضَرْبَ لَكُمْ مَثَلًا مِّنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٢٨﴾

مثل را اینجا آیه می کند.

بحثی به نام برده بودن و آزاد بودن به نسبت مالکیت داشتن یا نداشتن مطرح می شود. به واسطه اینکه از برده تمام مالکیت‌ها برداشته می شود، ترس هم از او برداشته می شود. اعتباری است که از آن کار بر می آید. نامش را برده می گذارد و در او خوف مالکیت‌ها برداشته می شود. شما زمینی به او می دهی و می گویی برو کار کن. می دانی هر کاری روی آن زمین انجام دهد، برای تو است. اگر بحث برده برایتان سخت است، طفل را در نظر بگیرید. قواعد طفل شبیه به برده است. پدرش از او ترسی ندارد چون مالکیت نمی شناسد. کافی است علت پیدا کند. برای قواعد گذاشتن، شاخ و شانه می کشد. این را فهمیدی؟ حالا تو در برابر خدا یا چیزی داری یا برده خدا هستی. اگر برده نیستی، آزادی اما اگر تو برده خدا شدی، برده ای و مالکیتی نداری.

بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ﴿٢٩﴾

اکنون آیه را به شکل دیگری معنا کنیم. آیه می شود مواجهه انسان با رخدادها، پدیده‌ها و هر چیزی که به عنوان اعتباریات و قراردادها است به نحوی که انسان در مواجهه با آن به هدایتی دست پیدا کند. اگر به آن هدایت دست نیابد، عدم شناختش نسبت به آن، او را به ظلم و تعدی سوق می دهد.

آیه می تواند یک رخداد یا پدیده و یا اعتبار باشد. اعتبار مثل برده که در مواجهه با آن باید به هدایت دست پیدا کند که اگر امر آن را نشناسد و حقش را رعایت نکند، به ظلم گرفتار می شود. آیه امری حاضر در صحنه است که اگر فرد مواجهه عاقلانه‌ای نسبت به آن نداشته باشد، زندگی اش به محل گمراهی و حیرت تبدیل می شود. خیلی از حیرت‌های ما به خاطر عدم شناخت نسبت به آیاتی است که در اطراف مان وجود دارد.

مثل ما را به حقیقت بالاتر منتقل می کند. آیه هم از حیث هدایتش «مثل الاعلی» می شود. مثل و آیه روی هم قرار می گیرند. مثل انتقال دهنده شما به حقیقت و آیه ایجاد کننده بستر هدایت می شود. مثل کارش انتقال است و در نظام ادراکی، فهمی و توجهی قرار دارد و در شما نسبت به حقیقت بالاتر نوفهمی ایجاد می کند. از آیه انتظار عمل و ادای حق می رود. آیه عملیاتی تر است.

لیل و نهار آیه هستند و ما ممکن است آیه را تکذیب کنیم؛ یعنی از لیل و نهار آن گونه که خدا خواسته استفاده نکرده‌اید.

آیه دیدنِ «غُلِبَتِ الرُّومُ، فِي أَدْنَى الْأَرْضِ»^۱؛ یعنی به خدا اعتماد داشته باشید و نباید از تحول بلاد به هم بریزید.

بزرگ‌ترین آیه عالم امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است و باید شناخته و از احکامش تبعیت شود.

^۱ همان، آیه ۳-۲

حقایق درباره رخدادهای جاری

سوره مبارکه روم، حقایق درباره رخدادهایی که جاری می شود را بیان می کند.

همه انسان ها از ناحیه رخدادهای لطمه می بینند زیرا در دنیا با رخدادهای زندگی می کنند. وقتی صبح بیدار می شوید و شب استراحت می کنید، حتما اخبار را پیگیری می کنید و رخدادهای برایتان مهم است. انسان ها از ناحیه رخدادهای خوشحال یا ناراحت می شوند، غصه می خورند، ناامید می شوند و ... در صورتی که حقایق در زندگی ما جاری است و باید بر اساس توجه به حقایق زندگی کنیم اما رخدادهای مسائل را رقم می زنند.

شادی، غم و عکس العمل انسان ها نوعاً بر اساس رخدادهای است و نه بر اساس حقایق. سوره مبارکه روم، این رویکرد را از انسان می گیرد؛ کاری می کند که رخداد محور نباشد، بلکه حقیقت محور باشد. البته اگر این اتفاق بیفتد، اولین خصوصیتی که ایجاد می شود، بازگشت شادی و نشاط و خروج از این حالت غم زدگی است که دچارش هستیم. نه اینکه انسان را بی خیال کند بلکه توجه او را به حقایق معطوف می کند. توجه به حقایق شادی و خوشی به همراه دارد.

مرور آیات قبلی

برای درک ادامه آیات، نیاز است تا آیات قبلی را مرور کنیم.

الم (۱)

عَلَبَتِ الرُّومُ (۲)

فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ (۳)

فِي بَضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفِرْحُ الْمُؤْمِنُونَ (۴)

پیشگویی سازی

همین که رخدادی به پیشگویی تبدیل شود، از حالت رخداد خارج و به حقیقت نزدیک می شود. مثلاً می گوئیم اتفاقی خواهد افتاد؛ باید بر اساس حقیقتی بگوئیم اتفاقی خواهد افتاد. به همین خاطر، افراد به سمت پیشگویی می روند و نام کارشان را تحلیل های خبری می گذارند. این پیشگویی ها برای انسان ها مهم است چرا که به سمت حقیقت سوق می دهند. حتی پیشگویی سازی یک فن و تکنیک است که غربی ها از آن زیاد استفاده می کنند و قبل از اینکه رخدادی

واقع شود، پیشگویی سازی می کنند و مسئله را بسیار جدی دنبال می کنند. هدفشان این است که بگویند ما علم و قدرتی داریم که منحصر به خودمان است و هر چه بگوئیم، همان می شود و همین اندازه که این مسئله را دنبال می کنند به سمت جایگزینی حقیقت با رخداد می روند. اما حقیقتی که خودشان حقیقت می پندارند! بنابراین، توجه به حقیقت برای همه انسان ها، مطلوب است. برای غربی ها به شکل پیشگویی سازی و ترویج در رسانه ها است و برخی بر اساس پیشگویی ها، زندگی افراد را دگرگون می کنند.

بَنْصُرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿٥﴾

وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦﴾

يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ ﴿٧﴾

تفاوت آخرت و قیامت

این آیه بسیار عجیب است. می فرماید «بَنْصُرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ». این آیه همان حقیقتی است که در قالب رخدادهای متعدد قابل اجرا است؛ یعنی خداوند از حالت پیشگویی به سمت حقیقت می رود. حقیقت این است که خداوند عزیزِ رحیم است. این است که خداوند هر کس را بخواهد نصرت می دهد. وعده خداوند تخلف ناپذیر است ولی اکثر مردم نمی دانند. اکثر مردم، ظاهری از حیات دنیا را می دانند و نسبت به آخرت غافل هستند. حقیقت آخرت، وعده خدا، نصر خدا و امر خداوند است. این مطلب، رویکردی برای درک آخرت است. آخرت، قیامت نیست. قیامت یعنی روز حساب، حشر و اعاده دوباره. اما آخرت یعنی حقیقتی که در عالم جاری است و خداوند امر خودش را جاری می کند، وعده هایش را محقق می سازد و هر کسی را که در این مسیر قرار بگیرد، نصرت می دهد. این تعریف آخرت است. پس آخرت، باطن دنیا است؛ نصرت «مَنْ يَشَاءُ» و امر خداوند است. آخرت؛ یعنی خداوند به وسیله اضمحلال گروهی، نصرت گروه دیگری را فراهم می کند.

ظاهر دنیا کشتن، آشوب و شلوغی است اما وقتی به باطنش نگاه می کنیم، نصرت خدا، اسلام، توحید، کثرت ایمان و موحد شدن را می بینیم. امروزه همه عالم، موحدتر و مساجد بیشتر می شود. واقعیت این است که همه بیدارتر، اسلام خواه تر و ظلم ستیزتر می شوند.

در این آیات، تعریفی از آخرت ارائه می‌شود. **أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ ﴿٨﴾**

أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٩﴾

در اثر تفکر در نفس و سیر است که چشم آخرت بین انسان باز می‌شود.

اگر این دو عامل در انسان فعال نشوند، نصر، وعده و امر خداوند دیده نمی‌شود. تفکر و سیر است که ما را به این مسائل سوق می‌دهد.

جواب بدی، بدی کردن نیست

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ آسَأُوا السُّوءَىٰ أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ ﴿١٠﴾

اگر انسان آخرت را نبیند، بدی‌های دیگران او را به بدی کردن وا می‌دارد. نمی‌تواند تشخیص دهد که جواب بدی، بدی نیست؛ مثلاً در جواب غیبتی که پشت سرمان شده است، غیبت کنیم. غیبت به هر صورت ناپسند است اما این تلافی کردن است. عصبانی شدن و زشت صحبت کردنی که در انعکاس رفتار دیگران باشد، طبیعی جلوه می‌کند. درمان این مسئله، تفکر و سیر در زمین است زیرا باعث می‌شود انسان افرادی را مشاهده کند که در جواب بدی، خوبی می‌کنند و با همین شرایط خوش هستند.

انسانی که دنیا را ندیده باشد، می‌گوید من معلم و عالم و انسان‌های خوب ندیده‌ام، پس وجود ندارد! در صورتی که این فرد سیر در زمین و تفکر نداشته است تا مواردی برخلاف این مشاهده کند و یاد بگیرد که جواب بدی، بدی کردن نیست!

سیر در زمین بسیار مهم است و از ۷ سال به بعد، با کثرت مسافرت‌های مختلف، بر مشاهدات کودکان به شدت تأثیر دارد. انسان در اثر سفر، پخته می‌شود و می‌تواند بسیاری از اخلاق‌های خوبی که در مناطق دیگر دیده است را در زندگی خودش پیاده کند. بسیار خوب است که انسان بداند خوبی‌های عالم کجا است! خوبی‌ها بین مردم پخش شده است. باید سیر و تفکر کرد تا دیده شوند. به محض اینکه انسان حُسن گرا شود، میل به توجه در آیات برایش فعال می‌شود. طبق آیه ۱۰، آیه‌بینی در اثر توجه به حُسن و اعراض از سوء اتفاق می‌افتد. آیه بینی نتیجه حُسن‌گرایی است.

انسان باید رفتارهایش را خوب کند، خوبی کند و خوبی‌ها را ببیند تا میل به آیه‌بینی در او تقویت شود. اگر این چنین نشد، تکذیب و اعراض آیات در او فعال می‌شود.

اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿١١﴾

خدا را شکر که در نهایت، همگی به سمت خداوند باز می‌گردیم.

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ ﴿١٢﴾

وَكَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءُ وَكَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ ﴿١٣﴾

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُؤْمَذُ لِمَنْ يُنْفِقُونَ ﴿١٤﴾

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ ﴿١٥﴾

وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ ﴿١٦﴾

این آیات، معنای دیگری از آخرت را بیان می‌کند و می‌فرماید، آخرت همان باطن و حقیقتی است که بین انسان‌ها، به واسطه ایمان داشتن یا نداشتن، جدایی می‌افکند، در روزی که به شکل واضح، این دو گروه از هم جدا می‌شوند.

فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ ﴿١٧﴾

وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ ﴿١٨﴾

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ ﴿١٩﴾

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ ﴿٢٠﴾

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٢١﴾

این آیات، شبیه آیه‌ای است که حضرت موسی (علیه السلام) برای فرعون و قومش ظاهر می‌کند. تصور کنید عده‌ای فرعون‌نوی و بنی‌اسرائیلی هستند. یک نفر از جانب خداوند به عنوان رسول آیه‌اتی برایشان می‌آورد.

آیه عصایی است که هنگام پرتاب کردن به اژدها تبدیل می‌شود اما نه همیشه؛ زمان‌هایی که در معرکه سحر است و می‌تواند سحر را باطل کند. این آیات در قرآن ۹ مورد است و آیه‌ای است که فرعون و قومش را مجاب می‌کند که

حضرت موسی (علیه السلام) پیامبر است و خدا را باید عبودیت کنند. شما خودتان را در آن وضعیت قرار دهید. تصور کنید موسی (علیه السلام) آمده و عصایی انداخته است. ما یا جزء مردم هستیم یا جزء فرعونیان و یا جزء سحره؛ مطمئناً جزء موسی (علیه السلام) نیستیم! دو حالت وجود دارد؛ یا می‌پذیریم یا نمی‌پذیریم؛ اگر اهل حُسن باشیم، اخلاق بدی نداشته باشیم و اهل ظلم کردن به دیگران هم نباشیم، این پدیده برایمان اعجاز برانگیز است و تأمل می‌کنیم، شک می‌کنیم و نهایتاً ایمان می‌آوریم. اما اگر جزء مردم یا درباریان باشیم که اهل سوء خُلق، سوء ظن، کید، حسد و حقد باشیم، موسی را شبیه فرعون می‌بینیم و می‌گوییم او هم برای حکومت کردن آمده است.

هر کس سوء ظن داشته باشد، همه را از لنز دوربین سوء ظن خودش رصد می‌کند. در مورد امام حسین (علیه السلام) نیز به همین صورت قضاوت کردند. عده‌ای گفتند امام حسین (علیه السلام) نیز میل به حکومت دارد و ایشان را یاری نکردند. همین افراد اهل بد اخلاقی با خانواده و ظلم به همسایه بودند. هر کس خوب نباشد و اهل سوء باشد، به محض دیدن آیه در درون خودش نمی‌تواند خوب تحلیل کند و حتماً نادرست تحلیل خواهد کرد. در این شرایط، خداوند برای پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) خود که پیامبر خاتم است، عصا نمی‌آورد؛ بلکه آیات بیشتری می‌آورد. جنس آیاتش نیز مانند این است که مشتی خاک بر می‌دارد، پرتاب می‌کند و در لحظه، بشر خلق و پخش می‌شود. نمایش قدرتی اینگونه داشت زیرا مخاطب خود را بسیار عاقل و فرعون را درونی‌تر فرض کرد.

اکنون که شما با پیامبر هستید، نفس دشمن و فرعونی هم درونتان وجود دارد. پس خداوند آیات مهمی را مطرح کرد که این اعجاز خدایی خود را به ما ثابت کند. چگونه؟ بسیار ساده. ما این اعجاز را در صورتی درک می‌کنیم که خود را در فضای تُراب ببریم و دقت کنیم که چگونه از این خاک، جنبه‌های بیرون می‌آید. شبیه یک زیست‌شناس موحد نگاه کنیم. زیست‌شناسان قرن‌ها در تلاش هستند تا با استفاده از مواد بسیاری، حرکتی از موجودی ببینند و نتوانسته‌اند. در عوض اینجا خداوند از خاک، بشر خلق می‌کند! در این آیات، جا دارد زیست‌شناسان موحد مدهوش شوند.. شبیه همان سحره که مدهوش شدند و ایمان آوردند. این آیات، معجزه‌گونه هستند و جنس معجزه‌اش تکوینی است. البته کسی متوجه معجزه بودن آن می‌شود که قرن‌ها سعی می‌کند با دستکاری تُراب، موجود زنده‌ای درست کند! زیست‌شناسان، آزمایشگاه‌های بسیار مجهزی برپا کرده‌اند تا بتوانند یکی از عناصر حیات را بازسازی کنند..

آیه ۲۰، پایه و اساس مهمی برای ما ایجاد می‌کند که عالم را به شکل معجزه نگاه کنیم.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ
(۲۱)

اینکه بتوان موجودی خلق کرد که نسبت به موجودی دیگر، امکان ارتباط، رحمت و مودت داشته باشد، معجزه است. این آیه برای کسانی که اهل تفکر هستند، اعجاز دارد.

حیات

سوال: حیات به چه معنا است؟

- در قیامت، بعد از زنده شدن انسان‌ها، بعضی حی هستند و بعضی میت؛ به این معنا که بعضی از مومنین متولد اما کافر شدند و بعضی از کافرین متولد اما مومن شدند.

به شکل کلی، حیات؛ یعنی اراده خداوند که موجودی را حی می‌کند و به زمینه آن ربط ندارد. حیات به بسترش، وابسته علی نیست، بلکه وابسته اقتضایی است؛ یعنی علت حیات، خداوند است و تنها یک علت دارد و نه علل گوناگون. به همین خاطر خداوند می‌فرماید وقتی انسان را خلق کردیم و علقه و مضغه و... شد، آنگاه روح خود را در آن القا می‌کنم؛ یعنی خداوند حیات را به خودش نسبت می‌دهد و در القای حیات، وساطت ندارد؛ هر کس حیات هر لحظه خودش را بدون وساطت از خدا دریافت می‌کند. «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»^۱، به همین دلیل خداوند به هر کس، از رگ گردن نزدیک‌تر است؛ زیرا حیات ما جسمی یا معنوی به طور مستقیم به خدا وصل می‌شود.

زمانی که همه حیات به خداوند برمی‌گردد، احتمال وقوع هر اتفاقی به اراده خدا، بدون وجود اسباب ممکن است. هر اتفاقی! زیرا به بسترش وابسته نیست. بنابراین انسان مومن اعتقاد دارد که خداوند هر چه را بخواهد، بدون سبب و اسباب می‌تواند ایجاد کند و به اراده خودش بستگی دارد. حضرت ابراهیم (علیه السلام) زمانی که در آتش قرار می‌گیرد، اعتقاد دارد که اگر خدا بخواهد، می‌تواند این آتش را خاموش کند. اگر او بخواهد، چاقو نمی‌برد و به جای آن ذبح عظیم می‌دهند. اگر بنا بود ما با اسباب زندگی کنیم، تا کنون بارها و بارها مرده بودیم! هر کس نگاه کند و ببیند چقدر ضرر رسانده است، آن هم در حد زیاد اما اثر نکرده چون خدا نخواست است. ممکن است در شرایطی نیز اثر کند، زیرا خداوند اراده کرده است!

^۱سوره ق، آیه ۱۶

علامه طباطبایی (ره) مقاله‌ای در مورد نفس دارند که در کتاب خودشناسی آورده شده و خوب است مطالعه کنید. بحث بسیار جالبی است و نهایتاً اثبات می‌کنند که اگر انسان بتواند «مَنْ ثابت» خودش را کشف کند، این «مَنْ» در اثر گذر زمان و رشد سن تغییری نمی‌کند. مَنْ کودکی و مَنْ نوجوانی و مَنْ جوانی و مَنْ کهنسالی ثابت است و نفس را با این مطلب اثبات می‌کنند. سپس ارتباط «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»^۱ به این «مَنْ» را بیان می‌کنند.

سوال: کیفیت معاد در قیامت و حشر انسان به چه شکل است؟

- قرآن در این مورد چندان مطلب خاص و واضحی بیان نکرده است و بهتر است ما نیز روی این مسئله متمرکز نشویم. خواهیم رفت و خواهیم دید که به چه شکل است!

آیات خاص

وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ ﴿٢٢﴾

آیاتی که به صورت خاص عنوان می‌شوند باید برای ما از حالت عادی خارج شوند. آفرینش ما از خاک نباید برای ما حالت عادی داشته باشد. باید به گونه‌ای در مورد آن فکر کنیم که تعجب ما را برانگیزد. هر کدام از این آیات، برای متخصصین مربوط به آن، حتما تعجب برانگیز است و مثل سحره حضرت موسی (علیه السلام)، به خداوند اعتقاد و اعتماد پیدا می‌کنند زیرا ابداع و خلق چنین مسئله‌ای، اعجاز دارد.

کسی که در حوزه مسائل اجتماعی فعال است، حتما در آیه ۲۲، اعجاز را می‌بیند. خداوند این آیه را برای کسی که عالم است، عامل اعجاز می‌داند. اینکه خداوند بعضی آیات را به گروه‌های خاصی اختصاص می‌دهد؛ یعنی این افراد در آن زمینه خُبیره هستند و زمانی که متوجه می‌شوند این فعل خداوند است، سر تعظیم فرود می‌آورند. تا زمانی که انسان این خبره‌گی را به دست نیاورد، این مسئله برایش اعجاز نخواهد بود.

^۱ بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۴۵۲

قَوْمٌ يَسْمَعُونَ

وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ (۲۳)

این آیه برای کسانی که اهل شنیدن هستند، اعجاز دارد. «قَوْمٌ يَسْمَعُونَ»؛ یعنی قومی که گوش دارد، بخواهد بشنود، هر چه مهم است بشنود. منتظر خبر است، می شنود، بخواهد حکمی را بشنود و بداند. قومی که بخواهد بداند نظر خدا در مورد مسائلش چیست، قومی که بخواهد گزاره عقلی دریافت کند، می شنود.

«قَوْمٌ يَسْمَعُونَ»؛ کسانی هستند که منتظر قیام امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هستند. منتظر شنیدن صدای قیام هستند، می شنوند. اگر خواب باشند، نمی شنوند. این مطلب به خواب و بیداری ارتباط پیدا می کند. کسانی که خواب باشند، نمی شنوند. البته می شود به شکلی خوابید که در خواب هم بیدار بود و شنید.

«قَوْمٌ يَسْمَعُونَ» در قرآن؛ یعنی کسانی که برای شنیدن حقایق آمادگی دارند و گوش به زنگ هستند. دلتنگ صدای امیرالمومنین (علیه السلام) می شوند و نهج البلاغه و تحف العقول می خوانند و صدای حضرت را می شنوند. در این صورت، مطالعه نیز حکم شنیدن پیدا می کند. انسان های کثیرالمطالعه، «قَوْمٌ يَسْمَعُونَ» می شوند. انسان های کثیرالعمل، «قَوْمٌ يَسْمَعُونَ» می شوند. گوش به زنگ شنیدن هستند تا عمل کنند.

«قَوْمٌ يَسْمَعُونَ» مثل مادر حضرت موسی (علیه السلام) است. منتظر است که فرعونیان وارد خانه اش شوند و موسی (علیه السلام) را ذبح کنند. سپس می شنود که فرعونیان در حال آمدن هستند. با عجله فرزندش را برمی دارد و می شنود که او را در رود نیل رها کن. این کار را می کند اما نگران «قره عین» خود است. دوباره می شنود که فرزندش به کجا رفته است و پیگیری می کند تا نهایتاً به فرزندش می رسد.

ایشان فقط با گوش کار می کنند؛ گوش شنوایی دارند و جزء «قَوْمٌ يَسْمَعُونَ» هستند. «قَوْمٌ يَسْمَعُونَ» به شنیدن وحی، روایت، سخنان و ذکر اهل بیت (علیهم السلام) طمع دارند. سمع به شب و روز، به استراحت کردن و فارغ بودن ارتباط نزدیکی دارد. در ذهن برخی از افراد ۲۰ پیام رد و بدل می شود و نویز دارد. اما «قَوْمٌ يَسْمَعُونَ» نویز و اختلاط ندارد. پیام ها صاف و شفاف است. اهل «قَوْمٌ يَسْمَعُونَ» شدن، منفعت های زیادی دارد. این قوم با الهامات الهی خوش هستند. در نهج البلاغه در توضیح و توصیف سمع این گروه بیان شده است که خداوند در فکرشان با آنها نجوا و صحبت می کند. این گروه دائماً در حال مناجات و گفت و شنود با خداوند هستند.

سوال: «بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ» که در آیه آمده و مربوط به خواب و بیداری‌شان است، به چه معنا می‌باشد؟

- به شکل کلی خواب برای این گروه، تغییر مرتبه در شنیدن است. انسان همین اندازه که وارد چُرت و مقدمات خواب می‌شود، روح از جسم فاصله می‌گیرد و فرکانس‌های دیگری از اصوات را می‌شنود. در وصف بعضی از علماء می‌گویند ایشان فرصتی خواستند برای تمرکز؛ در این زمان حالت خلسه‌ای پیدا می‌کنند، به خلوتی می‌روند و پیام و فرکانس دریافت می‌کنند و دستور لازم را می‌دهند. پیام را از جای دیگری شنود می‌کنند. خواب، انواع آن و حتی ساعت‌های خواب، حکم درجات این شنود و دریافت فرکانس‌ها را پیدا می‌کند.

سوال: راهکار دریافت این فرکانس‌ها و سمع به این شکل، چیست؟

- راهکار این است که از خواب در شب و روز به گونه‌ای استفاده کنیم که سمع تغییر کند. ولی «قَوْمٌ يَسْمَعُونَ» نکته جالبی دارند که می‌توانند با خواب و بیداری این چنین پیام از عالم دریافت کنند.

سوال: چگونه می‌توانیم سمع خود را به این سمت هدایت کنیم؟

- ابتدا باید اقتضای سمع را فراهم کنیم؛ یعنی از سمع ظاهر شروع شود، میل به شنیدن را در خود تقویت کند که راه ورود به این مرحله، راه «سکوت یا صَمْت» است؛ یعنی باید تلاش کند کلام‌های بی‌مورد را ترک کند. حرف اضافه و نامناسب نزند. نه اینکه اصلاً صحبت نکند. زیرا سمع وابستگی مهمی به کلام دارد. هرچه افراد پُرگوتر باشند، سمع کمتری دارند. به همین خاطر مومنین به شنیدن حریص‌ترند تا گفتن! زیرا ارزش سمع را می‌دانند و اینکه هر میزان صحبت کنند، ذخیره سمع خود را از بین می‌برند.

سوال: اگر انسان به گونه‌ای صحبت کند که خودش نیز بشنود و بهره‌بردار چگونه است؟ این صحبت کردن نیز جایز نیست؟

- منظور اختلاط کردن و حرف زدن است که انسان را مشغول می‌کند. مداحی، سخنرانی و مجلس وعظ داشتن که انسان خودش هم استفاده می‌کند، منظور نیست.

راه ظاهری برای «قَوْمٌ يَسْمَعُونَ» شدن، کنترل کلام است.

مومن باید به گونه‌ای کلامش را کنترل کند که اگر از او پرسند سال گذشته چند کلام اضافه (و نه گناه و دروغ و غیبت و تهمت) داشته‌ای؟ جواب بدهد که سه یا چهار مورد!

متأسفانه سطح انسان بسیار پایین آمده است. ما باید بگوییم غیبت نکن، گناه نکن و... . قدرت سمع انسان، به شکل مرتبه‌ای پیام‌ها را از لایه‌های مختلف دریافت می‌کند؛ زمانی که کنترل کلام اتفاق بیفتد، این سمع به شدت فعال می‌شود.

بعضی افراد می‌خواهند از دل قرآن فیزیک، شیمی، رموز ارتباطات، روانشناسی و جامعه‌شناسی استخراج کنند، در صورتی که قرآن کسی را اصلاح می‌کند که گوش شنوایی برای شنیدن و دریافتن شیمی و فیزیک داشته باشد؛ یعنی این ابداعات را باید از سمع عالم بشنود. سمع که فعال شود، انسان متوجه می‌شود باید چه کار کند. قرآن این انسان را اصلاح می‌کند. قرآن انسانی را تربیت می‌کند که رموز مدیریت و روانشناسی و... به جانش از غیب نازل می‌شود؛ یعنی انسانی که به بی‌نهایت وصل است. «قَوْمٌ يَسْمَعُونَ»؛ یعنی گروهی که منتظر دریافت ذخایر غیبی هستند، هر کس در رشته و تخصص خودش. اگر ما با غیب ارتباط برقرار نکنیم و داد و ستد نکنیم، به حقیقت انسانیت خودمان ورود پیدا نمی‌کنیم. سطح ما در مورد خدا و حقایق، در حد فهم ابتدایی تنزل پیدا می‌کند. کسی وجود ندارد تا در گوش ما بگوید خدا این گونه است و با همین زمزمه، سطح‌مان ارتقا یابد. سطح انسان به وسیله «سمع» بالا می‌رود. مجرای ورود انسان، سمع و بصر است که البته سمع بیشتر به عقل نزدیک می‌شود.

سوال: چه صحبت‌هایی لغو و اضافه محسوب می‌شود؟

- بخشی از صحبت‌ها که شامل گپ و گفت‌ها و احوالپرسی‌ها است و به الفت و تالیف بین قلوب و افراد مربوط می‌شود، زاید و لغو نیست. لغو به صحبت‌هایی اطلاق می‌شود که زمینه صحبت‌های زشت و باطل را ایجاد می‌کند و باب صحبت کردن در مورد مردم، همسایه و سایر افراد را باز می‌کند.

ممکن است کسی در مجلسی قرار بگیرد که گناه، غیبت و صحبت‌های لغو گفته شده است، این فرد باید شب خلوت کند و زمانی را به تخلیه و پاکسازی خودش اختصاص دهد. اگر این گوش فقط لغو بشنود و پاکسازی نشود، بعدها ناشنوا خواهد شد و پیام‌های غیبی عالم را دریافت نخواهد کرد. در این صورت، حقیقت که به انسان نرسد، رزق هم نمی‌رسد. انسان هم متوجه نمی‌شود.

منشأ فهم و خلاقیت، سمع است. اگر سمع کسی بسته شود، خلاق نخواهد بود. در مواقع مختلف و با حوادث مختلف که روبرو می‌شود، نمی‌داند باید چه کار کند.

تصوّر کنید سمع مادر حضرت موسی (علیه السلام) فعّال نباشد، فرعونیان که فرزندش را می خواهند بگیرند، بدون هیچ مقاومتی طفل را به آن‌ها می دهد! انسان بدون سمع، در مصیبت‌ها و مواقف مختلف هنگ می کند! متأسفانه این روزها، همه زندگی‌ها پر از اضطرار شده است. قبلاً شاید سالی یک بار، اضطراری پیش می آمد اما این روزها، مرتباً در حال رویارویی با اضطرارهای مختلف هستیم. در این شرایط، سمع باید بتواند فعّالیت کند و نیاز به تخلیه و پاکسازی دارد. در روایات مهارتی، روایات در حوزه کلام و سمع به شدت زیاد است. بعضی علت این کثرت را زیاد بودن گناهان زبان دانسته‌اند.

اگر انسان «قَوْمٌ يَسْمَعُونَ» نشود، نه خواب و نه بیداری برای او معجزه نخواهد شد. کلید معجزه شدن، «یسمعون» شدن است. جالب است اینکه می گویند کسی که ساحر است خوب می تواند معجزه حضرت موسی (علیه السلام) را درک کند. به این معنا که اگر «قَوْمٌ يَسْمَعُونَ» باشد، درک می کند.

جلسه قرآن، جلسات با نشاطی است و می توان دعاها و حوائج را در این جلسات از خداوند طلب کرد.

انشاءالله به برکت دعای شما، همه کسانی که مضطر هستند از گرفتاری نجات یابند و ما نیز نجات یابیم.

از خداوند بخواهیم همه اعضای وجودی مان را، سمع و بصر و دست و پا و قلب مان را شفای عاجل عنایت کند.

به شکلی زندگی کنیم که دوباره زنده شویم. این حوائج، به وسیله دعا کردن و از خداوند خواستن، ممکن می شود.

صلواتی ختم بفرمایید.

موضوع آیات در سوره مبارکه روم

در جلسات قبل راجع به سوره روم مطالبی بیان شد. از مهم ترین موضوعات قرآن، موضوع آیات است. دلیلش این است که خداوند به خود قرآن نیز آیه می گوید. مصادیق آیه، کلام خدا و نیز هستی است. هرچه در هستی است، آیه است و آیه طیف وسیعی پیدا می کند.

موضوع و رکن هدایت در آیه اصل است. آیه به این اعتبار آیه است که در آن هدایت اصل است. خداوند سر تکامل انسان و هم سبب تکامل انسان را در مشاهده آیات معرفی می کند و البته سر و سبب انحطاط انسان را نیز در عکس این موضوع. سر است چون در آن راز و رمزهای وجود دارد که به سبب مشاهده آیات تکامل های خاصی صورت می گیرد. به آن نشان که در سوره مباره اسراء وقتی بحث معراج را به پیامبر (صل الله علیه و آله) معرفی می کند، سر معراج را به مشاهده کشاندن پیامبر (صل الله علیه و آله) در حوزه آیات معرفی می کند. حتی پیامبر اعظم (صل الله علیه و آله) هم که در واقع به عنوان خاتم الانبیاء هستند، بحث آیات به عنوان یک رزق برایشان مطرح می شود. به همین دلیل سر دارد. از افراد معمولی تا افراد خاص با این موضوع سر و کار دارند.

در اینجا بحث شد که یکی از کار کردهای سوره مبارکه روم، آیه بینی است. مطالبی که گفته شد یکی این بود که در هر آیه ای که مربوط به کلام خداست و مربوط به همه هستی است، درخت، کوه و خورشید و ماه در هر آیه ای، امر خدا هویدا می شود و به اعتبار اینکه انسان آن امر را می تواند ببیند، به آن آیه گفته می شود و در آن وعده و نصرت الهی هویدا می شود و این وعده و نصرت الهی در قبال مفاهیم و حقایقی که از ناحیه آیه نصیب فرد می شود، یعنی هر حقیقتی که نازل می شود به نوعی انسان را به کاری یا عملی ملزم می کند و یا به داشتن اعتباری که در قبال آن وعده یا نصرتی وجود دارد.

در مورد تنوع آیات هم صحبت شد. برخی از آیات رخدادی هستند و برخی از آنها مربوط به پدیده ها هستند. خود پدیده ها نیز مرتبه بندی می شوند که در مورد مراتب آیات مفصل صحبت کردیم.

وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲۷)
ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِّنْ أَنفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِّنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ
أَنفُسَكُمْ كَذَلِكَ نَفَصَّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۲۸)

بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (٢٩)
فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (٣٠)

مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَ اتَّقُوهُ وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (٣١)
مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَ كَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ (٣٢)
وَ إِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا آذَاهُمْ مِنْهُ رَحْمَةٌ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ (٣٣)
لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (٣٤)

أَمْ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ (٣٥)
وَ إِذَا آذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَ إِن تَصْبِهِمْ سَيِّئًا بِمَا قَدَّمْتَ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ (٣٦)
أَوْ كَمْ يَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (٣٧)
فَإِنَّ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ ذَلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (٣٨)
وَ مَا آتَيْتُمْ مِنْ رِبَاٍ لِيَرْبُوا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ وَ مَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ (٣٩)

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكَُمْ مِنْ شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (٤٠)

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (٤١)
قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ (٤٢)
فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَ لَهُ مِنَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ يُصَدِّعُونَ (٤٣)
مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلَا نَفْسِهِمْ يَمْهَدُونَ (٤٤)

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ (٤٥)

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِيذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَلِتَجْرِيَ الْفُلُكُ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
(۴۶)

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاؤُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَاذْتَمَنَّا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرَ الْمُؤْمِنِينَ (۴۷)
اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ فَتَثِيرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَيَجْعَلُهُ كِسْفًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ فَإِذَا أَصَابَ
بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ (۴۸)

وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنْزَلَ عَلَيْهِمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ (۴۹)

فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَلِكَ لَمُحْيٍ الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۵۰) وَلَئِنْ
أَرْسَلْنَا رِيحًا فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا لَظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ (۵۱)

فَإِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ (۵۲)

وَمَا أَنْتَ بِبِهَادِ الْعَمِيِّ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تَسْمَعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ (۵۳)

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشِبْهَهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِيمُ
الْقَدِيرُ (۵۴)

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ (۵۵)

وَقَالَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۵۶)
فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعَدْرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (۵۷)

وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطَلُونَ (۵۸)

كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۵۹)

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفِّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ (۶۰)

سرفصل این آیات بطور خلاصه این است: پس از مطرح شدن موضوع آیه، برای انسان مثال برده را می‌زند. از آیه ۲۸ بحث در مورد شرک و تبیین موضوع شرک است. علت شرک در بحث ظلم است و اقامه وجه برای دین حنیف که دین فطری است، مطرح می‌شود و از دستوراتی که در این دین هست گفته می‌شود و کسانی که در دین شان تفرقه

ایجاد کردند و از شرکی می گوید که در موقعیت های مختلف برای انسان ایجاد می شود و شرک را به کفر ربط می دهد. احتیاج می کند برای کسی که برای خدا شرک قائل است. موقعیتی که انسان را در عدم ثبات به ناامیدی می کشاند را مطرح می کند. خدا را به عنوان بسط دهنده و قطع کننده آن معرفی می کند. یکسری امر در انجام امور اجتماعی را مطرح می کند که عامل فلاح است. بحث زکات را مطرح می کند. خدا را به عنوان کسی که خلق کرده است و میمیراند و زنده می کند معرفی کرده است. بحث شرک دوم مرتبه مطرح می شود و فسادی که توسط انسان ایجاد می شود. بحث سیر در زمین و دستور به سیر در زمین برای دیدن عاقبت مشرکین مطرح می شود. دستور برای اقامه دین برای بار دوم مطرح می شود. کفر به عنوان مقابله با عمل صالح، مطرح می شود و جزای کسانی که ایمان آورده اند مطرح می شود و فاصله بین کسانی که ایمان آورده اند و کافر هستند.

دسته ای دیگر از آیات به عنوان «ریاح مبشرات» مطرح می شود. افرادی که جرم کرده اند و دو مرتبه خدا به خدایی معرفی می شود که بادها را در تسلط خود دارد و همین منجر می شود که انسان ها زمانی که بادها ثمری نداشته باشند، ناامید شوند. خدا دستور می دهد به اینکه انسان ها آثار رحمتش را ببینند که چگونه زمین را بعد از مرگ زنده می کند. دو مرتبه باد را مطرح می کند که مبشر نیست و از بین برنده است و به پیامبر رو می کند که ای پیامبر، به مرده ها - کسانی که کر هستند - نمی توانی چیزی بفهمانی. فقط کسی می تواند بشنود که ایمان به خدا داشته باشد. دو مرتبه خدا را معرفی می کند به کسی که خلق می کند از زمین. بحث قیامت و اوتوالعلم که می دانند قیامت هست را، مطرح می کند. بعد روز قیامت مطرح می شود. آیه ۵۸ ادعا می کند که در قرآن از هر مثلی وجود دارد و آیه ۵۹ نشان می دهد این مثل ها را فقط کسانی متوجه می شوند که قلب های آماده ای دارند. به پیامبر (صل الله علیه و آله) دستور داده می شود که وعده خداوند حق است و البته کسانی که به یقین نرسیده اند، در صدد هستند که آیات را به سخره بگیرند.

مهم ترین رسالت آیات ۲۸ به بعد خروج انسان از شرک و رهایی از آن است. چگونه انسان می تواند از شرک رهایی پیدا کند:

۱. به مثل هایی که در سوره آمده است، توجه کند.

۲. به آیاتی که در سوره آمده است، توجه کند.

۳. در صدد باشد که دین حنیف فطری را اقامه کند.

این سه بحثی است که باید در سوره پیگیری شود؛ روش های خروج از شرک در سوره. معرفی اینکه شرک چیست و سه روش برای برون رفت از شرک: آیه بینی، مثل بینی، اقامه دین فطری.

آیات را که نگاه می‌کنیم سطوح دارد در مثل، آیه و اقامه دین فطری. باید ببینیم این سه چگونه می‌تواند انسان را از شرک نجات دهد.

تعریف مثل بر اساس آیه ۲۸

ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِّنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِّنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۲۸)

مثل به معنای این است که چیزی را قطعی می‌شناسید و دوما قانونی را در موردش می‌دانید و تصدیق می‌کنید؛ مثلاً وقتی می‌گویند چاه نکن بهر کسی اول خودت بعدا کسی این یعنی اینکه شما می‌دانید چاه چیست و می‌دانید که قانونش این است که اگر چاه کنی اول خودت در آن می‌افتی. مثل فرد را به امر بالاتری دلالت می‌دهد؛ مثلاً وقتی می‌گوییم چاه نکن.... یعنی ضرر به دیگران نرسان. اصل مثل مهم نیست غرض مثل مهم است.

اگر می‌گویند برده نباید بگوییم چرا برده‌داری؟! (اعتراض کنیم که چرا برده می‌گوید و برای ما ناخوشایند باشد) از نظام برده‌داری نمی‌گوید. «تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ» اینکه کاری پیش نمی‌برد. می‌خواهد بگوید بگو ببینم در برابر خدا مالکی یا برده؟ اگر برده‌ای که نباید خودت را با او مقایسه کنی. اگر تو برده‌ای، خدا که از ارباب آن برده کمتر نیست. نمی‌خواهد غصه خیلی چیزها را بخوری. نمی‌خواهد برای مالت تصمیم بگیری. مثلی قرار می‌دهد که آن را برای فهم بالاتری پله کنید.

تبعیت اهواء

اگر کسی این (برده) را متوجه نشود، آیه ۲۹ را متوجه می‌شود:

بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۲۹)

اگر کسی از غیر خدا تبعیت کرد (اهوا یعنی غیر خدا، هر آنچه که بدون مبنای و حجت است)، «اضل الله» است که نه نصرت دهنده‌ای دارد و نه کسی می‌تواند او را از حیرت نجات دهد.

پس مثلی می‌آورد برای اینکه بتوانیم بفهمیم هوای نفس چیست. هوای نفس می‌شود هر آنچه که انسان خود را در مالکیت او کامل بداند. اگر کسی برای سلامتی و مایملک خودش بدون حکم خدا تصمیم‌گیری کند، می‌شود تبعیت از اهواء.

خروج از ظلم و تبعیت اهواء با رجوع به عقل و دین قیّم

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۳۰)

با فاء به آیه قبلی متصل شده است. رجوع به عقل انسان را از تبعیت ظلم و اهواء نجات می دهد و منجر به دین داری می شود. عدم رجوع به عقل و نداشتن معیارهای درست، تبعیت از اهواء می آورد و انسان را از اقامه دین فطری خارج می کند.

«لقوم یعقلون» ای که مطرح می کند، معیارهای ثابت می خواهد. معیارهای ثابت را از جایی می گیرند که نظام فطری ثابت باشد، از دین می گیرند. انسان امکان دسترسی به این سطح از معیارها دارد. این را «دین قیّم» گویند. دین قیّم می گویند چون به طور طبیعی انسان را در مراحل رشد و شکوفایی قرار می دهد. «قیّم» یعنی عهده دار راست قامت بودن و حرکت او می شود. یعنی اگر این دین را برداریم مانند گیاه پژمرده ای می شود که غذا به او نمی رسد. دین قیّم یعنی عهده دار رزق و معنویت اوست.

فطرت

پس ارتباط بین عقل و دین و فطرت مشخص شد. فطرت می شود «فِطْرَتَ اللَّهِ»؛ هر آنچه که رنگ خدایی دارد. طبع و سرشتی که خداوند به وسیله آن همه موجودات را خلق کرده و در آن سرشت به غیر از خدا تمایلی نشان نمی دهند را فطرت می گویند. به همین دلیل امر فطری، امری الهی است. برخی چون فطری همگانی است، امر فطری را امر همگانی می گویند. همگانی بودن چیزی منجر به فطری بودن آن شیء نمی شود! بلکه خدایی بودن هر شیء منجر به فطری بودن آن می شود.

«فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» یعنی بدون هیچ ماده ای از عدم خلق شده است. خدا آن اراده کرده و خلق شده است و متصل به خداست. بنابراین فطرت آن چیزی است که بلافصل به خدا وصل است؛ یعنی آن وجهی از انسان که بدون هیچ واسطه و سببی به خدا وصل است را، «فطرت» گویند.

«لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ»؛ در آن تبدیلی به خلق خدا ندارد و از جنس تبدیل نشدن است.

زندگی مشرکانه و راه اقامه وجه دین

مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۳۱)

مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ (۳۲)

اینجا کم کم شرک نمایان می‌شود و تا آخر سوره نیز این شرک هست. شرک می‌شود اقامه نکردن وجه برای دین. شرک می‌شود ظلم کردن و تبعیت از اهواء به غیر علم و قوم یعقلون نبودن. هر کدام تحقق پیدا کند، شرک صورت گرفته است. برخی علت شرک است و برخی تبعات شرک. تبعیت از اهواء، علت شرک است و قوم یعقلون بودن، علت تبعیت از اهواء است. یعنی علتِ علت است. اقامه وجه دین نکردن، از تبعات شرک است.

«انابه» به معنای رجوع به خداست. وقتی می‌گوید «منیبین» یعنی تبدیل به صفت شده است.

۱. مُنِيبِينَ اِلَيْهِ

۲. وَ اتَّقَوْهُ

۳. وَ اَقِمُوا الصَّلَاةَ

۴. وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ

انابه، تقوا، اقامه نماز و مشرک نبودن. مشرک نبودن یعنی خروج از قواعد زندگی مشرکانه. خداوند برای زندگی مشرکانه آداب و رسومی می‌بیند که دستور می‌دهد انسان‌ها از این قواعد خارج شوند. اگر کسی این چهار کار را انجام دهد، یعنی اقامه وجه دین کرده است. این چهار مورد راه‌های کاربردی برای اقامه وجه دین است. انابه اولین آنهاست. معطوف شدن توجه به آخرت و رجوع مرتب به خدا و نیز ذکر خدا و قیامت به طور مرتب. خدا را در صحنه زندگی جاری کند. ارزش‌ها را اقامه کند و از سبک زندگی مشرکانه خارج شود.

به هر حال مشرک به روشی زندگی می‌کند و ادبیات خودش را دارد؛ مثلاً موحد در ادبیاتش ناسزا ندارد اما مشرک دارد. چون موحد تبعیت از هوا ندارد. اما کسی که ناسزا می‌گوید یا حرف‌های ناجور می‌زند، از زندگی مشرکانه تبعیت کرده است. زندگی مشرکانه ادبیات و سبک خودش را دارد. خصوصیات زندگی مشرکانه این است که در قواعد زندگی‌اش و کارهایی که انجام می‌شود، بدون مبنا و دلیل است.

انسان اینجا بفهمد که زندگی‌اش مشرکانه است خیلی بهتر است از اینکه در قیامت بفهمد. خصوصیت شرک «شیع» شدن است؛ «كَانُوا شِيعًا». اینکه در جامعه‌ای هر کسی چیزی می‌گوید، پیروی کردن از سبک مشرکانه است.

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ» امر است. «اتَّقَوْهُ وَ اَقِمُوا الصَّلَاةَ وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» این‌ها هم امر هستند، از التفات استفاده کرده است. یک امر را به رسول می‌کند و بقیه اوامر را به همه مردم خطاب می‌کند. «منیبین» حال می‌شود. به قرینه حذف کرده است؛ «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ» و «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ مِنْبِيبِينَ اِلَيْهِ»، حال بدون ذی الحال نمی‌تواند باشد چون «اقم الصلوه» را قبلاً گفته است. در ترجمه‌ها می‌گوید رو به سوی دین خدا کنید. انابه، تالی تل اقامه دین است. انسان

در اثر رجوع به مرجع است که می‌تواند اقامه دین کند، تقوا محقق شود و اقامه صلوا کند و خروج از زندگی مشرکانه داشته باشد. «منبیین الیه» یعنی در امر اصلی قرار گرفته است.

دینی که در اینجا مطرح می‌کند با خصوصیت حنیف بودن و فطری بودن و قیّم بودن مطرح می‌شود و البته در سوره یّنه همین خصوصیات آمده است. این ویژگی‌ها دین را خیلی فاخر می‌کند، دینی که در اینجا مطرح می‌شود فقط شریعت نیست، اقامه نبوت است، اقامه توحید است و معاد. فقط بحث احکام نیست. شامل اعتقادات و احکام می‌شود و عمدتاً نیز بر روی اعتقادات می‌رود و نه احکامات.

علت شیع شدن

شیع شدن (یعنی گروه گروه شدن) ما به علت عدم خروج از سبک‌های مشرکانه است. جمعی درست می‌کنیم و هر کدام طبق ذائقه‌هایمان کار می‌کنیم و مدام گعده ایجاد می‌کنیم! شرک در وحدت ضدیتی دارد و شرک وحدت آور نیست مگر برای منعت دنیا؛ مثلاً عده‌ای برای بدست آوردن منفعت‌هایی، جنگ احزاب راه بیاندازند! وحدت جعلی برای مشرکین وجود دارد اما وحدت تکوینی برایشان محقق نمی‌شود. کما اینکه جدا شدن جعلی بین دو موحد ممکن است اما جدایی تکوینی غیرممکن است. به هر حال نامحرم، نامحرم است و این جعل الهی است. از نظر شرعی حد و حدودی دارد که باید حتماً در هر حالتی رعایت شود.

در خطبه فدکیه و نیز در سخنان امیرالمؤمنین (علیه السلام) به این موضوع تاکید شده است که دین تان واحد، کتاب تان واحد، برای چه اختلاف می‌کنید؟! از مشکلات ما در طول تاریخ این بوده است که قرآن نتوانسته محل اشتراک و اعتلاف شود. به دلیل تفسیرهایی که شده و کتاب را واحد نکرده است. همین الان برای اینکه اعتقادات مان در مورد توحید یکسان باشد، باید توحیدمان را از قرآن بگیریم اما همچین چیزی نداریم و ما نمی‌دانیم خدا خود را چگونه در قرآن معرفی کرده است.. بنابراین کتاب‌هایی با بیان فلسفی می‌نویسیم و اثبات توحید خدا می‌کنیم! این یعنی حتی شناخت خدا را هم از قرآن سلب کرده‌ایم. ما حاضریم کتاب اخلاق بخوانیم اما حاضر نیستیم اخلاق را در قرآن ببینیم. تو آمده‌ای کتاب خودت را در بالاتر از قرآن دیده‌ای و اصلاً رجوعی به قرآن نداشته‌ایم که مانع شیع شدن ما شود. در حوزه اعتقادات بگوئید چه کسانی به قرآن رجوع داشته‌اند و دچار تفرقه شده‌اند؟ فرد تا دکتري کلام، در اثبات خدا می‌خواند و خجالت هم نمی‌کشد! بنده ضد کلام نیستم، کلام یک علم است اما آیا جا دارد مبنای اعتقادات را کلام بگذاریم؟ در آن دیگر اسماء نمی‌آید، خدا اینگونه معرفی نمی‌شود. چگونه انسان‌ها جرات می‌کنند، وقتی که خدا هست، در حوزه توحید حرف بزنند؟! سید بن طاووس (علیه الرحمه) کتابی راجع به این موضوع دارد. وصیت نامه ایشان را که به نام «فانوس» منتشر شده را ببینید. به فرزندش می‌گوید که فرزندم توصیه می‌کنم اگر خواستی در حاقّ

فطرت حرکت کنی، خدایی را بشناس که خود خدا در قرآن معرفی می کند. مراقب باش نخواهی خدا را از ناحیه دیگران بشناسی.

«كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ» هر حزبی به آنچه دارد و به دستاوردهای اعتقادی اش، فرح دارد و شاد است.

خداوند می گوید توحید برای همه انسانها اثبات شده و بدیهی است. به خدا نمی توان نسبت دروغ داد. وقتی می گوید از آنها می پرسم که چه کسی آسمانها و زمین را خلق کرده است، می گویند خدا! و تازه ادعای عجیبی هم دارد که می گوید در عالم ذر از اینها اقرار گرفته ایم تا در روز قیامت کسی نگوید که خدا را نمی شناسد! به غیر از ظاهر قرآن هم کسی نمی تواند دلالت کند.

خدای تو باید خدایی باشد که خدا خودش گفته است. توحید که اثبات شود، معاد و نبوت نیز اثبات می شود. در مورد معاد و نبوت، خدا چنین ادعایی ندارد. مبنای نبوت را توحید می گذارد؛ یعنی نبوت ابراهیم (علیه السلام) را به خاطر اینکه به وحدانیت خدا می دهد، می پذیری؛ یعنی مجوز نبوت ابراهیم (علیه السلام) از توحید است. می توان گفت هر زمانی که اقامه وجه دین فطری نشود، انسانها از محور دین خارج می شوند و گروه گروه می شوند و باید ببینیم که جزئی از اینها هستیم یا خیر.

اختلاف نظر با شیع فرق دارد. شیع یعنی گروه متعصبی که انشعابی دارد که با دیگری وجه اشتراکی ندارد. همه اینها به خاطر دور شدن از نظام فطری است.

شرک چگونه است؟

وَ إِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا آذَاهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ (۳۳)

انسان وقتی دچار ضرر می شود می خواهد به منبع محکمی تکیه کند و بحث «مُنِيبِينَ إِلَيْهِ» را مطرح می کند. انابه آیات قبلی مربوط به آنها بود که از تبعیت هوای نفس، دائم در حال انابه بودند اما در این آیه انابه شان موقعیتی است یعنی زمانی که دچار ضرر می شوند، انابه می کنند.

در چند جای قرآن مانند سوره فصلت و سوره یونس وقتی موقعیت انسان را مطرح می کند گاهی «الانسان» می آید و گاهی «الناس» می آورد. وقتی «ناس» می آورد یعنی زندگی اجتماعی را می گوید که با دیگران درگیر است. وقتی «انسان» می گوید الزاما زندگی اش درگیر نیست. اما در اینجا حتما زندگی اش با دیگران درگیر است. اتفاقی که می افتد این است که نمی خواهد بگوید همه مردم. در برخی سوره ها حکم به کل داده است. در این سوره می گوید وقتی به انسان ضرری می رسد، مراجعه می کند. معلوم می شود که ضرر، منفعت دارد. منفعت ضرر زمانی است که رجوع کند

و انابه را درک کند. هر کسی که دچار ضرر است، اولین حسن ظنی که می تواند داشته باشد این است که برایش امکان رجوع وجود دارد. درک انابه داشتن و ادامه دادن آن مهم می شود.

«ثم» یعنی ممکن است مدت زیادی نیز طول بکشد. همین که بار ضرر برداشته شود و خوشی در قلبشان می آید، خدا را فراموش می کنند و شرک می ورزند و از اهواءشان تبعیت می کنند؛ مثلاً انفاق نمی کنند.

فاصله های طبقاتی که زیاد می شود، شما مجوز نداری پولت را هر جایی خرج کنی. زندگی مشرکانه است که در جامعه ای فقیر باشد اما او بخواهد زندگی اش را در سطح عالی قرار دهد. این نحو زندگی برای جامعه دارای فقیر مشرکانه است و فرد مجوز خرج کردن اینچنینی برای خود ندارد.

می گوید من ناسی را می شناسم که نه تنها در هنگام رسیدن ضرر، «مُنِیْنِ اِلَیْهِ» نشد بلکه از خدا هم گله مند شد. اما این فیلم ها را از آدم ها باور نکنید. ناس وقتی ضرر پیدا می کند، قطعاً «مُنِیْنِ اِلَیْهِ» می شود! آدم ها برای هم فیلم بازی می کنند و افراد گول می خورند. در مقام مشاوره به راحتی می توان این را مشاهده کرد. انسان مخلوق خداست و نقشه او را کامل دارد.

مراجعه به عقل هیچگاه عادت نمی شود چون باید هر گزاره ای را در هر لحظه ای از مرجع و منبع الهی دریافت کنید و این اصلاً عادت بردار نیست. عقل فقط در خانه خدا را می شناسد. چیزی که به در خانه غیر خدا می رود، اسمش عقل نیست. هوای نفسی است که کت و شلوار عقل پوشیده است! عقل قرآن، فقط خانه خدا را بلد است.

ممکن است انسان سراغ خدا برود و رزق های مختلف بگیرد و ممکن است امر خدا را اجابت کنی و آن حال را به شما ندهد. برده را چه به این حرف ها که بخواهد مدعی چیزی باشد از حبّ و جذبه! اگر عبد، عبد است فقط باید تحت سیطره باشد و حرف بشنود.

تا زمانی که مستضعفین در عالم هستند، غیر کفایت زندگی کردن غیر عقلانی است و خلاف عرف قرآن است. سبک- های جاهلانه و مشرکانه در جوامع دینی منجر به رواج گناه می شود. هر کسی هر جایی هست، بدون نگاه به دیگران باید غیر مشرکانه زندگی کند.

فرهنگ ها و ارزش ها یک مرتبه تغییر می کند و آدم ها خودشان را مقایسه می کنند و تب و تاب هایی که برای مسائل اقتصادی مطرح می شود. این ها خوب نیست. ثروتمند شوید اما به سراغ اقتصاد تعاونی بروید. ثروتمند شوید به شکل تعاونی. اینکه من حتماً باید در حساب بانکی ام، میلیاردها پول داشته باشم، فرهنگی است که ضد ارزش است! وقتی

پول و قدرت و ثروت برای عده خاصی جمع شد، سیاست هم دست همان‌ها می‌افتد و حاکمیت هم دست همان‌ها خواهد افتاد! اگر متدین می‌خواهد ثروت مند باشد، باید از مسیر دین برود. سبک ثروتش باید تعاونی باشد. خیلی از مذهبی‌ها وارد این جهنم شدند اما دیگر کسی نتوانست آنها را خارج کند. خیلی از این آقایانی که درگیر اختلاس‌های بزرگ هستند به دلیل دین‌داری به سراغ آن رفته‌اند. گفتند چرا ما مذهبی‌ها نباید پول داشته باشیم؟! رفتند و نفهمیدند که پول وزنه‌ای به پاهایشان آویزان می‌کند و آنها را گیر می‌اندازد. گیر افتادند. آمار کسانی که اختلاس کرده‌اند را ببینید، شاید حتی پشت سر این‌ها نماز می‌خواندید! جمع ثروت گرفتاری می‌آورد. پول باید دست امام و نظامی باشد. این نظام را نظام تعاونی می‌نامیم تا آدم‌ها بر محور دین‌داری پولشان را مانند خیریه کنند. تقریباً کسانی که ثروتمند می‌شوند، حتی به نزدیکان خودشان هم نمی‌توانند اعتماد کنند.

ما نمی‌توانیم به خاطر نجات جامعه، دین خود را به خطر بیندازیم. ورود به عرصه‌های مالی خطرناک است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید «المال مادة الشهوات»^۱.

کارآفرینی و تولید ثروت جزء همین نظام تعاونی می‌شود. امیرالمؤمنین (علیه السلام) جزء ثروتمندترین‌های عالم بود. درخت می‌کاشت، قنات می‌زد و کار می‌کرد.

حد مسائل مالی، عرفی است و طبق شأن خانواده‌هاست اما تو را به خدا شأن خانواده‌ها را اینقدر بالا نبرید! شأن خانواده را میدان انقلاب به پایین در نظر بگیرید. شأن‌ها یکم‌رتبه خیلی بالا رفته است!

شأنیت در کل فقه یک ده هزارم فقه است. شأنیت را گفت اما خیلی حرف‌های دیگر هم زده است. شأنیت در روایت است. اما امرهای زکات و خمس به طور مستقیم و بدون تردیدی در آیات قرآن هست. اما برای ما شأنیت مهم می‌شود و می‌شود پاشنه آشیل زندگی مؤمنین! به هر حال این حرف‌ها را دیگران هم ممکن است بشنوند.

سوره روم یکی از وجوه شرک را درگیری انسان با رحمت می‌داند؛ وقتی رحمت‌های الهی انسان را از اوامر و نواهی خارج کند. چیزی که فرد را دچار شرک کند اگر رحمت باشد خیلی زشت و بی‌ادبانه است. اگر ضرر به فرد می‌رسد و مشرک می‌شد، بهانه‌ای داشت اما با رحمت..!

^۱ نهج البلاغه، حکمت ۵۸

خدا با دلالتی می‌خواهد انسان را متنبه کند. تو که دارای رحمتی، تو دیگر چرا؟! تو که باید شکر نعمتی را می‌کردی، پس چرا مشرک شدی؟! این بنده خدا دو تا گناه می‌کند؛ یکی اینکه مشرک است و یکی اینکه شرکش به خاطر غفلت از رحمتی است.

این آیه می‌گوید عده‌ای هستند که رحمت به آنها داده‌ایم و آنها مشرک شده‌اند؛ «لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ»^۱ گلاویه است از این افراد که سبب کفرشان اعطای الهی است و شرک آنها تبدیل به کفر شده است. درک درست نداشتن از اسلام. اگر پدر یا فرزند کسی بی‌پول باشد، حاضر است تحمل این بی‌پولی را بکند. البته به شرطی که رحم در وجودش باشد.

در سوره قلم، اهل نار را کسی می‌داند که همه مال را برای خودش می‌داند و استثناء نمی‌زند اما اگر طبق سوره حدید در محل‌هایی که مردم نیاز دارند، بخل بورزند، تبدیل به ستون پنجم دشمن می‌شوند! این خیلی امر غیربعیدی نیست. خیلی‌ها الان با مسائل اقتصادی، ستون پنجم دشمن هستند. بحران‌هایی که در جامعه می‌آید، امنیت به صفر تمایل پیدا می‌کند.

انشاءالله خداوند توفیق دهد که اهل انفاق شویم.

وقتی رحمت خدا نازل شد، آن را به بقیه هم بدهیم و اینگونه موحد شویم. گاهی موحد شدن خیلی راحت است.. آنهایی هم که پول ندارند، انشاءالله در ذهنشان بیاید که اگر داشتند، از پولشان به بقیه هم بدهند و انشاءالله همگی موحد شویم.

^۱ سوره روم، آیه ۳۴

ویژگی سوره مبارکه روم

هر کدام از سوره‌های قرآن ویژگی‌ای دارد که وقتی انسان با آن سوره انس بگیرد، می‌تواند آن ویژگی را دریافت کند. از ویژگی‌های سوره مبارکه روم این است که هر کسی که با این سوره ارتباط پیدا کند، فهم حقایق برایش سهل و آسان می‌شود.

گاهی ثواب قرائت سوره‌ها را بر اساس روایت متوجه می‌شوند و گاهی بر اساس غرض سوره. غرض هر سوره، ثواب قرائت آن سوره است. سوره مبارکه روم از مهم‌ترین کارهایی که با می‌کند این است که از هر حادثه‌ای که در اطراف مان می‌بینیم، حقیقت در بیاوریم و به خدا نزدیک شویم.

الم ﴿۱﴾ غَلَبَتِ الرُّومُ ﴿۲﴾

خود سوره با رخداد شروع می‌شود.

فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِّنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ ﴿۳﴾

اگر کسی بگوید که چه کاری از این سوره برمی‌آید؟ این سوره رخداد را به پیش‌گویی تبدیل می‌کند و بعد به حقیقتی تبدیل می‌شود.

وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۶﴾

يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ ﴿۷﴾

در واقع شیوه تفکر صحیح را یاد می‌دهد، شیوه تفکری که بعد از برخورد با هر حادثه‌ای، چه تلخ و چه شیرین بتوانیم از آن علمی بدست آوریم و به حقیقتی برسیم. اصل در این است که ما را به اتفاق مهمی دعوت می‌کند. اینکه ما را دعوت می‌کند به اینکه علم خود را صرف ظاهر دنیا نکنیم و از آخرت نیز غفلت نکنیم.

راه دوری از غفلت نسبت به آخرت

چگونگی این اتفاق را، با دو آیه در مورد تفکر و سیر در زمین بیان می‌کند:

أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ ﴿٤٨﴾

أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٤٩﴾

هر کسی این دو را داشته باشد یعنی سیر در زمین را با جهت مشخصی در جهت دیدن عاقبت‌شان ببیند و تفکر در نفس نیز داشته باشد، از ظاهرینی خارج می‌شود و غفلتش برداشته می‌شود. در غیر این صورت:

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ آسَأَوْا السُّوْأَىٰ أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ ﴿١٠﴾

در مسیرهای زندگی کارهای ناخوشایند می‌کند و انجام این کارهای بد، برای او حالت ناپیایی به همراه دارد و دیگر نمی‌تواند اتفاقات و پدیده‌ها و کوه و آسمان و ماه را به عنوان آیه ببیند. از مواجهه با این‌ها از روی بی‌اعتنایی و طرد یا بی‌حوصلگی برخوردار می‌کند. گویی این‌ها آیه نیست و اوضاع خطرناک می‌شود.

عید و یعیده

اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿١١﴾ وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ ﴿١٢﴾

انواع جرم که فرد را مستحق عذاب می‌کند و بدتر از همه اتفاقات ابتلاء به شرک شدن است.

وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِّنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءَ وَكَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ ﴿١٣﴾

این‌ها آیات عید است از واژه «یُعِيدُهُ». انسان وقتی عید می‌گیرد در واقع برمی‌گردد به اصل و ذات خودش و این‌ها منشاء عید است. انسان باید تنبهی به خودش بدهد تا متوجه خدا شود. چون باید برود در محضر خدا، تر و تازه و بدون بار گناه و جرم و بدون شرک قائل شدن! به همین دلیل است که در اعیاد غسل مستحب می‌شود تا از فرد از گناهان پاک شود. به فطرتش برمی‌گردد و باید به توحید مایل شود. این‌ها وجه توحیدی کار است که نوعاً در دعاهای اعیاد، برائت از شرک اولین چیزی است که مهم است. عبدی هستید که خدا پروردگار شماست و شریکی ندارد و اگر افرادی را به عنوان سرپرست قرار داده است، در جریان ولایت است و حکومتش را به کسی تفویض نمی‌کند!

عبد، عبد است و مولا، مولاست. اتفاقاً باید به جنبه‌هایی از فردی که از سوی خداوند مبعوث شده است تا انسان را هدایت کند، مثل توحید بیشتر توجه کند اما متأسفانه گاهی از روی غفلت، این بحث‌ها به حاشیه می‌رود.

غایت همه این مراسم‌های عاشورا و محرم و اعیاد این است که انسان موحد شود و به سمت خدا برود. چیزی بالاتر از خدا و مبحث توحید در این عالم نیست و این اقرار قرآن است. اینکه چرا گناه، گناه است به این دلیل است که فرد مبتلا به شرک می‌شود و چه بسا اگر مبتلا به شرک و کذب نمی‌شد، گناه این اندازه برایش بد نبود. هر گناهی جرم است به این دلیل که جلوی توحید و یگانگی انسان را می‌گیرد و خداوند چنین مجوزی به کسی نداده است.

توحید از محورهای اصلی سوره

از محوری‌ترین محورهای سوره مبارکه روم، موضوع توحید است و موضوع آیات نیز روی همین بحث می‌آید.

«يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ» در سوره دائم تکرار می‌شود. اگر اثبات کردید که خدا خالق است که خلق را آغاز می‌کند پس حتماً «یعیده» و بازگشت هم به عهده اوست.

وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٢٧﴾

مثل‌هایی که خداوند برای خودش قرار داده است، برای او مثل قلمداد می‌شود. مثلاً خدا انسان موحدی را مثل احسان خودش قرار داده است و او هیچوقت نمی‌تواند مثل خدا احسان کند. احسانی که خداوند اراده کرده است، می‌تواند از دست انسانی جاری شود اما هیچوقت احسان او مثل خداوند نیست! مثل را نباید مثل قلمداد کرد.

حضرات معصومین (علیهم السلام) دعا را مستجاب می‌کنند، مثل خدا، نه مثل خدا. یعنی از آن جهت که به آنها اذن داده شده است احسان و رحمت را انتقال می‌دهند. این خیلی مهم است که در سوره روم انسان کامل را مثل خدا بدانیم و از شائبه‌های مثلیت جدا شویم، این خیلی خوب است. نظام اسباب مثل، جریان فیض خداست، مثل نیست. اراده‌اش را تفویض می‌کند. مثل یعنی در نظام طولی جریانی به او تفویض شده است و او هم کاری انجام می‌دهد. این به نظر نکته مهمی است و اینگونه می‌توان بین اسباب و توجه به خدا را جمع کنیم. به هر حال برای رسیدن به مقصدی باید راه برویم، باید کاری انجام دهیم و خدا برای هر سببی، خاصیتی را قرار داده است. هر چیزی خاصیت دارد و می‌تواند عنایتی داشته باشد، اما مثلیت دارد برای عنایت خدا.

وجه و ولایت

آیات ۳۰ به بعد را بخوانیم، این موضوع کاملا باز می‌شود.

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۳۰)

در مثال وقتی یکی می‌ایستد و حرکت می‌کند، جهت خیلی مهم می‌شود و این خاصیت وجه و جهت است. شما راه می‌روید، اگر در جهت رسیدن به مقصدتان باشید، به آن نزدیک می‌شوید و اگر در خلاف جهت باشید، با هر حرکتی و قدمی از آن دور می‌شوید. شیطان همین کار را می‌کند، جهت را تغییر می‌دهد! همان زحمت را می‌کشی، همان پول را می‌دهی، همان غذا را می‌خوری اما جهت یعنی همه چیز! با نیت الهی و غیر الهی کاری انجام می‌شود اما همان نیت یکی را دور می‌کند و دیگری را نزدیک و این نیت، همان جهت است. به همین دلیل در روایات نیت مهم است. وجهت را به سمت دین قرار بده، یعنی خیلی وقت‌ها در مورد بسیاری از کارهایی که انجام می‌دهیم، کافی است جهتت را درست کنیم. این‌ها آیات ولایت است. ولایت را بردارید، جهت دین را برداشته‌اید.

«وجه» در قرآن به ولایت تعبیر می‌شود. «وجه» تعبیر به صراط مستقیم می‌شود و جمع بسته نمی‌شود یعنی یا جهت درست است یا نیست. هر جایی در قرآن «وجه»، «صراط مستقیم» آمد به ولایت تعبیر می‌شوند. کار خوب جهت‌دار که برای خداست و پیامبر در آن در نظر گرفته شود و نظام احکام آن رعایت شود، آن کار به شما رشد می‌دهد، در غیر اینصورت اگر به صرف کار خوب باشد (البته انجام کاری به صرف خوب بودنش، جهتی فطری دارد) «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ» نمی‌شود، اقامه کردن وجه لدین.

شما در زندگی جهت‌ات را درست کن. اگر بتوانیم در اعیادی مثل عید غدیر روی جهت‌گیری‌های کلی زندگی خودمان بازنگری داشته باشیم، خیلی خوب است. اینکه زندگی را صرفاً آخرت کرده‌اید یا نه؟ نشانه‌هایش چیست؟ با ادعا نمی‌توان جلو رفت. «دین قیّم» یعنی اینکه وقتی در جهت قرار بگیری و حرکت کنی، نتایجی که برایش به دست می‌آید، دست خودش نیست. رشد و نور گرفتنش و بهره از علم‌اش، دیگر دست خودش نیست. در این بخش خیلی اختیار عالم شدن و عارف شدن و ایجاد شدن محبت اهل بیت (علیهم السلام) را ندارید و این به طور طبیعی اتفاق می‌افتد. مواهی گذاشته‌اند و اسم‌اش را «دین قیّم» رگذاشته‌اند. «دین قیّم» یعنی فرد برای رشد و شکوفایی‌اش از نیروی ذخیره دیگری در حال استفاده است. فکر کنید که همه خوبی‌های عالم را امیرالمؤمنین (علیه السلام) و دیگر اهل بیت (علیهم السلام) انجام داده‌اند و جهت قلب ما به سمت این بزرگوران باشد و با گناه خراب نشود. انسان در همه خوبی‌هایی که آنها

انجام داده‌اند، شریک می‌شود! و این خیلی عجیب است. انسان می‌تواند در همه خوبی‌های پیامبران (صلوات الله علیهم اجمعین) شریک شود، فقط باید هم‌جهت آنها شود، تا رایحه حضّ آن‌ها به او برسد. مثل مواهب زندگی در یک کشور، که و چه بخواهد چه نخواهد، آن مواهب به او هم خواهد رسید.

لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ: یعنی اگر انسان می‌دانست که با مختصر زحمتی و با کمترین تغییری، بیشترین مواهب را می‌تواند به صورت جاودان و باقی اخذ کنند، از انجام هیچ کار خیری صرفه نظر نمی‌کردند! وگرنه ما کجا و توحید کجا.. فکر کنید همه دارایی کسی بشود علم و توحید امیرالمؤمنین (علیه السلام)، این دارایی غیرقابل تصویری است و از هر بهشتی بهشت‌تر است! در مورد «عمل» حضرت علامه طباطبایی (رحمه الله علیه) در تفسیر شریف المیزان بحثی دارند که می‌فرمایند انسان باید رابطه خود و عمل‌اش را به وسیله ایمان حفظ کند. عمل من، می‌شود هر کار خیری و ایمان من، می‌شود آن رابطه. اگر این رابطه و تعلق باشد، روز قیامت این‌ها جزئی از اعمال ما می‌شوند و اگر این رابطه حفظ نشود، عمل از فرد جدا می‌شود و اسم آن را «حبط» می‌گذارند. انسان می‌تواند از عملش جدا شود و هم‌نیطور می‌تواند به وسیله رابطه‌ای که ایجاد می‌کند، به همه اعمال خوب متصل شود. این حرف ایشان است.

محبت درونی و میل درونی، همان رابطه است و هر انسانی اگر در فعلش این باشد که خدا و کیلی، هر کار خیری از دستم برمی‌آید را انجام می‌دهم، ثواب همه خوبی‌ها را دارد و این علاقه و جهت، منجر به وصل شدن می‌شود. البته این مسئله را در مسائل طبیعی نیز می‌بینیم. حسن هم‌جواری دو چیز خوب کنار هم و یا قرار گرفتن چیزی فاسد در کنار شیء سالم، باعث انعکاس آن فساد می‌شود.

اهل بیت (علیهم السلام) وجه‌ای هستند که ما به دین توجه می‌کنیم. در واقع ولایت، همان وجه خداست که ما می‌توانیم با آن خود را به خدا متمایل کنیم.

مُتَّبِعِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٣١﴾

شرک در جاتی دارد. شرک نبودن اول و آخر همه حرف‌هاست.

آیات انتهایی سوره

آیات آخر را به نیت شب قدر بخوانید. این سوره، سوره شب قدر است. به ویژه در شب بیست و سوم. این شب هم‌جواری با شب قدر دارد و جریانی ایجاد می‌شود تا به شب قدر برسیم و با سوره روم خود را به شب قدر متصل کنیم. در این شب چه اتفاقاتی نباید بیفتد:

اهل تفرق نبودن

مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ﴿٣٢﴾

۱- اهل تفرق در دین نباشیم و خود را از دین و فطرت جدا نکنیم. دین حقیقتی ثابت است و نباید خود را از آن جدا کرد. اگر کردید چه اتفاقی می افتد؟ در این صورت هر کدام یک گروه می شوند و از بازخوردهای منفی که دارند، خود را شاد نشان می دهند! فرحی که در اینجا مگفته می شود، شادی نیست. در واقع غمی است که فیلم اش شادی می شود. از منافع دین خارج می شود و پر از اضطراب و تشویش می شود. «فرح» تظاهر به خوشی است. راهش این است که ببینیم، چه قدر اتصال داریم.

ضرّ خواه نبودن

وَإِذَا مَسَّ النَّاسُ ضُرًّا دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا آذَقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ ﴿٣٣﴾

۲- خدا به ما ضرّ یا رحمت داده است. پس در هر حالتی با خدا باید ارتباط داشت. اینکه افراد قرار می گذارند نماز شب می خوانند، خیلی خوب است. اینکه اصرار دارند برای اینکه تقیدات خود را به صورت ثابت داشته باشند و برنامه های عبادی خاصی دارند خوب است اما باید همیشه دست مان به دعا بلند باشد. نه اینکه همیشه وقتی بیچاره باشیم، دعا کنیم! باید اهل نوسان نبود. اهل نوسان بودن یعنی دعا می کند که خدایا مرا بیچاره کن تا من سراغ تو بیایم! تا بیچاره نشویم سراغش نمی رویم. اینگونه بودن خیلی بد است و شرایط تکوین را به ضرّ بسیج کردن است. در خانواده ها افراد برای ضرّ دار شدن شان دعا می کنند! اگر این مرد یا زن بع بیمارستان برود، قدرش را می دانی! این دعای تکوینی در نوع آدم است که برای قدرشناسی، دعا برای بیچارگی خودش می کند. پس کار دومی که نباید کرد این است انسان ضرّ خواه یا ضرر خواه نباشد. انسان ها ضرر خواه هستند. این خیلی زشت است و آیه ۳۴ این زشتی را بیان می کند.

لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٣٤﴾

أَمْ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ ﴿٣٥﴾

قرار ما شب قدر اینکه حواسمان باشد این اتفاق برای ما نیفتد و زندگی مان خوب باشد و همیشه خوب باشیم. همیشه خوشی باشد، در خوشی و رحمت یاد خدا باشیم و اخلاق های بدی را که برخی فکر می کنند حتما باید ضرّی داشته

باشند تا به خدا توجه کنند و این بدی را نیز القاء می‌کنند، نداشته باشیم. خدایا ما خوش خوش با تو مرتبط باشیم.. این دعاها صحنه زندگی را متحول می‌کند و فرد را خوش اخلاق می‌کند. فرد ضرّخواه نمی‌تواند خوش اخلاق باشد، نمی‌تواند طعنه نزد، حسد نداشته باشد، بخل نداشته باشد. او محکوم است. برخی برای حسد و بخل به دنبال تجویزی برای رفع آن هستند، در حالیکه تا زمانی که انسان ضرّخواه است، هیچکدام از مریضی‌هایش خوب نمی‌شود. این‌ها قاعده است، تا ساختار فکری فرد درست نشود، بیماری‌هایش خوب نمی‌شود. بخل و حسد با تجربه عملی درست نمی‌شود بلکه نظام فکری‌ای، ضرّخواهانه است.

اگر خوبی را برای خود بخواهم و برای دیگران، درست می‌شود. خدا، خداست. خدا رحمان و رحیم است و عطاکننده. انسان خداخواه، حتما رحمت خواه و هدایت خواه است. همه این‌ها به مبدائی به نام شرک می‌رسد. خدا جهنم و فقر و بدبختی و ... نمی‌دهد، خدا فقط خیر می‌دهد. اصلا غیر خیر ندارد که بدهد. جز کمال چیزی در بساط خدا نیست. اگر برای خدا، غیر از خیر در ذهن کسی آمد، حتما آن برای غیر خداست و برای شریک اوست و نه برای خدا. یعنی اینجا، محل شرکی است. آیا واقعا آدم‌ها دلیل قانع کننده و سلطانی دارند؟

وَإِذَا أَدْقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ ﴿٣٦﴾

پس چرا باید آدم اینطور باشد؟!

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٣٧﴾

یکی بلافاصله می‌گوید خدا زندگی عده‌ای را تنگ می‌گیرد و برای عده‌ای بسط می‌دهد. این‌ها همه آیاتی می‌شود برای قوم مؤمنون. تنگ می‌گیرد و باز می‌کند نه اینکه آنها را بدبخت و تیره روز و روسیاه می‌کند، نه منظور این‌ها نیست. منظور این است که مثلا گاهی باران نمی‌آید. در دوره‌های مختلف زندگی بشر، مشکلات همیشه با او بوده است، زمانی خشکسالی بوده و زمانی بارشکم شده است. سازه عالم «بسط» و «یقدر» است. حتی در خود انسان نیز همین گونه است. یک بار نماز باحالی می‌خوانی و بار دیگر بی حال. یک بار با اشک به زیارت می‌روی و بار دیگر بی اشک! و این خودش خیلی جالب است. اگر اینگونه نبود، خیلی از اضطراب‌ها شکل نمی‌گرفت و خیلی از توحیدها تنويع پیدا نمی‌کرد. خود تنويع توحید، تنويع توجه می‌آورد. خیلی از این حالات بدی که داریم، خارج از دین است و نمی‌شود که انسان دین دار حالش بد باشد و خوشحال نباشد. دین فطرت است و فطرت مستقیم به فاطر وصل است. فاطر رحمان است و جنس رحمت، خوشی است. جنس اش عذاب نیست بلکه فقدان آن است که عذاب است.

فَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ ذَٰلِكَ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأَوْلٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٣٨﴾

«فَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ» در روایات اهل بیت (علیهم السلام) معرفی شده است و اینکه چرا این گروه، در کنار «مسکین» و «ابن سبیل» آمده است، جای تفکر زیاد دارد.

وَمَا آتَيْتُمْ مِّن رَّبًّا لَّيْرَبُو فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرَبُّو عِنْدَ اللَّهِ وَمَا آتَيْتُمْ مِّن زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ ﴿٣٩﴾
اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِن شُرَكَائِكُمْ مَّن يَفْعَلُ مِثْلَ مَا تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٤٠﴾

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٤١﴾

در این نظام اگر بدی هم برسد، برای این است که «لعلهم يرجعون» شویم. یعنی این نظام طوری چیده شده است که از آن منفعت در بیاید و نه ضرر! در هر حالتی منفعت است.

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّشْرِكِينَ ﴿٤٢﴾ فَأَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ مِن قَبْلُ أَن يَأْتِيَ يَوْمًا لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ يُصَدَّعُونَ ﴿٤٣﴾

مَن كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَمَن عَمِلَ صَالِحًا فَلَا نَفْسِهِمْ يَمْهَدُونَ ﴿٤٤﴾

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِن فَضْلِهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ ﴿٤٥﴾

وَمِنَ آيَاتِهِ أَن يُرْسِلَ الرِّيحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِيُذِيقَكُمْ مِّن رَّحْمَتِهِ وَلِتَجْرِيَ الْفُلُكُ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِن فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٤٦﴾

باد از پدیده‌های شگفت‌انگیزی است که اگر انسان به آن توجه کند، خیلی منفعت دارد. اینکه انسان بتواند بادی عمل کند! و البته صورت مثبت و منفی دارد.

تعبیر در فرج امام زمان (عج) صلوات